

تحریف تروتسکیستی رویدادهای تاریخی

قسمت پنجم

معمای تروتسکی

در بخش‌های پیشین کوشش بر این بود، تا آن جایی که در یک مقاله کوتاه امکان پذیر است، با اشاره به اسناد و مدارک، رویدادهای تاریخی زمان مورد بحث، بررسی شوند. در این بخش نیز، از همین شیوه پیروی خواهد شد. بررسی رویدادهای تاریخی می‌باید با استناد به اسناد و مدارک باشد، و گر نه فاقد اعتبار است، چه این که بدون اشاره به اسناد و مدارک، و تنها بر مبنای گرایش یا هدف سیاسی، ارائه هر گونه جمع‌بندی کاملاً بی‌ارزش و در نهایت گزافه‌گویی و یا حداقل یک شعار مغرضانه خواهد بود. هنگامی که آکس لانتیه بدون اشاره و استناد به کوچک‌ترین سند و مدرک مدعی می‌شود «با رضایت استالین، هیتلر توانست دانمارک، نروژ، هلند، بلژیک و فرانسه را تسخیر کند»، جز تهمت و دروغ و فریب انسان‌های بی‌اطلاع از رویدادهای آن زمانی، هدفی را دنبال نمی‌کند. در توافق نامه دو جانبه شوروی و آلمان، کلامی درباره کشورهای که این تروتسکیست مردم فریب نام برده است، وجود ندارد. او از انگلستان که با برخی از آن کشورها قرارداد کمک‌های متقابل داشت، نامی نمی‌برد و هم چنین به نقش برخی از تروتسکیست‌های آلمانی، بلژیکی، هلندی و نروژی که بنا بر توصیه و توجیه تروتسکی، نه تنها مبارزه علیه فاشیسم را کنار گذاشتند بلکه حتی بر اساس اعترافات همکاران و پیروان سابق تروتسکی - چنانچه مختصری آورده شود - به خدمت در سازمان جاسوسی نازی‌ها، تن دادند، اشاره‌ای ندارد. او از تشکل‌های فاشیستی در آن کشورها که به عنوان ستون پنجم نازی‌ها عمل می‌کردند و زمینه را برای هجوم نیروهای هیتلر آماده کرده بودند، هیچ نامی نمی‌برد. البته از سران تروتسکیست نباید انتظار ارائه سند و مدرک نمود. برای آنها دروغ‌گویی، شایعه‌پراکنی و تهمت‌زنی و در پی آن، شعارهای فریبنده، روشی برگزیده به منظور گمراه نگه‌داشتن اندک افراد نا آگاه گرد آورده به دور خود می‌باشد. البته چنین اظهاراتی از سوی سران امروزی فرقه‌های تروتسکیستی نمی‌بایستی باعث تعجب باشد. اگر آن‌ها به دروغ و تحریف و شایعه‌متوسل نشوند، پیرو وفادار تروتسکی نتوانند باشند. مصداق شعر:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم

گویای حال آنان است. مگر تروتسکی نگفت: «تمامی گارد سابق بلشویسم، تمامی یاران و همکاران لینن، همه‌ی مبارزان انقلاب اکتبر، همه‌ی قهرمانان جنگ داخلی به دست استالین به

قتل رسیده‌اند» (نامه به کارگران اتحاد جماهیر شوروی). این کلماتِ تمامی و همه، که تروتسکی به کار برده است، مفهوم معین، یعنی، بدون استثناء را دارد. در بخش دوم این نوشته نشان داده شد که آن گفتار، چگونه شیادانه و دروغ‌گویی است. تروتسکی مدعی شد: «استالین طی سه سال گذشته تمام همراهان لنین را مأمور هیتلر خطاب کرد» (مقاله: تسلیم استالین). و «علناً کاندیداتوری خود را برای ایفای نقش مأمور اصلی هیتلر به نمایش می‌گذارد» (همانجا). و در جایی دیگر «بدون استالین، هیتلری هم در کار نمی‌بود» (مقاله: استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد). این‌ها واقعاً هذیان‌های یک انسان شکست‌خورده و درمانده است که به نظر لنین درباره تروتسکی «راستی وقتی انسان این چیزها را می‌خواند، بی اختیار از خود سؤال میکند - آیا از تیمارستان نیست که این صداها بلند می‌شود». ما مجاز هستیم که بگوئیم، هر گاه لنین زنده بود و این لاطائلات تروتسکی را در شرایط آن زمان می‌شنید، بدون شک گفته‌ی بالا را در مورد تروتسکی تکرار نمی‌کرد بلکه می‌گفت: «تروتسکیست‌ها، فریب کارگران را در نظر دارند» (لنین - اردوی حزب کارگران استولپین). چرا؟ بدین علت که اگر ادعای تروتسکی صحت داشته باشد، پس می‌بایستی هیتلر، ساخته و پرداخته استالین باشد. بر مبنای کدام سند و مدرک و کدام تحلیل، تروتسکی می‌خواهد چنین چرند گوئی را به خواننده خود القاء شبهه کند؟ فرض کنیم که به جای استالین، تروتسکی به قدرت رسیده بود، آیا هیتلر پدید نمی‌آمد؟ هیتلر، نتیجه‌ی شرایط آن زمانی آلمان و تلاش بورژوازی آلمان برای قدرت‌گیری جهانی بود، نه موجودیت استالین. حتی اگر بفرض محال، تروتسکی در مقام استالین جای داشت و قادر می‌شد، کشور شوراها را به جامعه‌ای سرمایه‌داری و وابسته به آلمان تبدیل کند - آنچه که بعداً در خفا در پیش داشت و موفق نشد - باز هم نمی‌توان مدعی شد، که فردی به مانند هیتلر در آلمان به قدرت نمی‌رسید، زیرا بورژوازی آلمان به شوروی با تروتسکی در رأس آن قانع نبود و به مراتب بیش از آن را در جهان، خواستار بود. تروتسکی ادعا کرد که استالین «تمام» - فراموش نشود که لغت «تمام» به معنای بدون استثناء می‌باشد - «همراهان لنین را مأمور هیتلر خطاب کرد». «کجا و در چه محلی چنین گفته یا نوشته‌ای از استالین در دست است؟ استالین از وجود جاسوسان آلمانی در حزب و دستگاه‌های دولتی نام برد، که واقعیت داشت، ولی هیچگاه به «تمام» همراهان لنین اشاره نکرد و تنها عناصر معدودی را در نظر داشت. آیا وینشینسکی، دادستان سه دادگاه مسکو و وروشیلف در مقام یکی از قضات دادگاه نظامیان، از همراهان لنین نبودند؟ آیا منشینسکی، کیروف، کویبیشف، گورکی و دیگران که به دست متحدین تروتسکی به قتل رسیدند و تروتسکی از ترور آنان، اظهار شادمانی کرد، از همراهان لنین نبودند؟ آیا مولوتف، کالینین، گاگانویچ و دیگر بلشویک‌هائی، که پیشتر بدان‌ها اشاره رفت، از همراهان لنین نبودند؟ دیگر این که، آن افرادی که تن به جاسوسی آلمان و خیانت و جنایت داده بودند، از جمله پیاتاکف، راکوفسکی، بوخارین، رادک، شستوف و دیگران، همان گونه که در بخش پیشین دیدیم، خود شخصاً اعتراف کردند، که در تبعیت از تروتسکی و بر مبنای ابتکار او، و هم چون او، مستقیم یا غیر مستقیم به خدمت سازمان جاسوسی آلمان درآمده بودند. تروتسکی و سران پیروان فریب خورده امروزی او، احتیاجی به ارائه سند و مدرک نمی‌بینند و تصور دارند که برای فریب آنانی که از

رویدادهای آن زمانی اطلاع کافی ندارند، دروغگویی، تحریف، شایعه پراکنی و انواعهم کفایت می‌کند. مجبورم دگر بار گفته‌ی لنین را که شناختی دقیق از تروتسکی داشت، تکرار کنم: «علت این که تروتسکی از فاکت‌ها و اشارات مشخص پرهیز دارد همان است که این فاکت‌ها و اشارات، تمام بانگ‌های پر خشم و جملات پر طمطراق او را بی رحمانه تکذیب مینماید» (نقض وحدت در.....). اکنون نگاهی کوتاه به دیگر فاکت‌ها و اشارات و به خصوص اعترافات همکاران و زیردستان تروتسکی بیفکنیم، تا روند و علل خیانت او را، بهتر دریابیم.

زندگی سیاسی تروتسکی، آلوده از کینه‌ورزی به بلشویسم به عنوان تشکل اصیل کمونیستی در روسیه بود. جملات شعارگونه‌ی او با رنگ و لعاب‌های به اصطلاح چپ، تنها نمائی زیبا برای عوام فریبی بودند. بی مورد نبود که لنین درباره تروتسکی، خاطر نشان می‌کرد: «تروتسکی تمام دشمنان مارکسیسم را گرد هم می‌آورد.... تروتسکی تمام کسانی را که تباهی ایدئولوژیک برایشان گرامی است، جمع می‌کند. او تمام کسانی را که به دفاع از مارکسیسم اعتنائی ندارند و تمام عناصر عامی را که نمی‌فهمند دلایل مبارزه چه هستند و میلی هم به آموختن، اندیشیدن و یافتن ریشه‌های اختلاف نظر ندارند، متحد میسازد» (نامه به هیأت مقیم درون روسیه‌ی کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات روسیه). این موضع سیاسی و علنی تروتسکی از ۱۹۰۳ تا ژوئیه ۱۹۱۷ بود. تروتسکی در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ یعنی کم‌تر از چهار ماه پیش از انقلاب اکتبر، پیوستن به حزب بلشویک را تقاضا کرد. او از همان اوان عضویت در جهت مخالفت با لنین، مصوبات حزبی و نیازهای جامعه نوبنیاد شوروی گام برداشت. اولین درگیری او با لنین و حزب درباره زمان انقلاب پیش آمد.

لنین و حزب بلشویک پس از این که بر نظریه تسلیم طلبانه زینوویف و کامنف مبنی بر فرا نرسیدن زمان انقلاب، فایق آمدند و اکثریت قریب به اتفاق کمیته مرکزی، اقدام فوری به انقلاب را برگزید، مشاجره با تروتسکی به پیش آمد. تصمیم بر این بود که بایستی به سرعت به قیام برخاست. تروتسکی با ماسک به اصطلاح کارگر دوستی، خواستار آن شد که قیام می‌باید به بعد از کنگره دوم شوراها موکول گردد. چنین اقدامی، امکان دادن به ارتجاع حاکم به منظور بسیج و اعزام نیرو برای سرکوب انقلاب تلقی میشد. حزب پیشنهاد کارشکنانه تروتسکی را با قاطعیت رد کرد. لنین در این مورد نوشت که: «در این امر کوچک‌ترین تردیدی نیست که اگر بلشویک‌ها بگذارند که به دام توهمات مشروطه خواهانه، به دام "ایمان" به کنگره‌ی شوراها و دعوت مجلس مؤسسان، به دام "انتظار" برای کنگره شوراها و غیره بیافتند، این بلشویک‌ها، خائنان پستی نسبت به امر پرولتاریا خواهند بود.... در چنین اوضاع و احوالی "منتظرنشستن" برای کنگره شوراها و غیره برابر است با خیانت به انترناسیونالیسم، خیانت به امر انقلاب جهانی سوسیالیستی» (مقاله: بحران فراز آمده است). قیام در روز معین، علیرغم تمایل تروتسکی انجام یافت و انقلاب پیروز شد.

برای رهبری انقلاب اکتبر در جلسه کمیته مرکزی به تاریخ ۱۶ (۲۹) اکتبر یک مرکز فرماندهی شامل: استالین، اسودلف، بونوف، اورتیسکی و دژبرژینسکی تشکیل گردید که زیر نظر لنین، سازماندهی و هدایت فعالیت‌ها را بر عهده داشت. تروتسکی در هیچ لحظه عضو این کمیته رهبری

انقلاب نبود. او در نوشته‌های خود، ادعا کرد که رهبری انقلاب اکتبر بر عهده وی بوده است. این هم یکی دیگر از دروغ‌گوئی‌های او درباره انقلاب اکتبر است که مسلماً بدون منظور و هدف نبوده است.

دولت جوان شوروی که امکان ادامه جنگ با آلمان را نداشت، در صدد عقد قرارداد صلح برآمد. تروتسکی با منصب کمیساریای امور خارجه، مسئول مذاکره با آلمان شد. آشنا بودن تروتسکی به چند زبان غیر روسی، علت اصلی انتخاب تروتسکی به سمت کمیساریای امور خارجی بود.

در مورد قرارداد صلح با آلمان، سه موضع مختلف در حزب در مبارزه بودند.

۱ - موضع لنین، استالین و اسودلف مبنی بر ضرورت عقد قرارداد صلح، آنچه که بنام پرست لیتوفسک معروف شد.

۲ - موضع بوخارین و رادک که به خود نام "اپوزیسیون چپ" داده بودند که نه تنها مخالف صلح، بلکه خواهان ادامه جنگ بودند.

۳ - موضع تروتسکی مبنی بر، نه جنگ و نه صلح که در عمل به معنای ادامه جنگ از سوی آلمان و تصرف بخش‌هایی از شوروی بود، که همین هم شد. در قرارداد پرست لیتوفسک برخی منافع اتحاد جماهیر شوروی به نفع آلمان، فرمول بندی شده بود. کمیته مرکزی و حزب به درستی تشخیص داده بودند که اگر مذاکرات به منظور تغییراتی به نفع شوروی به نتیجه نرسید و آلمانی‌ها برای عقد قرارداد اتمام حجت کردند، می‌بایست به آن امضاء تن داد، زیرا توازن نیرو کاملاً به نفع آلمان است. تروتسکی که به هر نحوی قصد داشت از امضای قرارداد طفره رود، نه تنها به اتمام حجت واقعی ننهاده بلکه در تلگرامی به تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۱۸ به ژنرال کرلینکو، سرفرمانده ارتش، چنان نمایاند که گویا قرارداد صلح امضاء شده و پایان اوضاع جنگی فرارسیده است. تروتسکی برخلاف دستور و بدون اطلاع کمیته مرکزی، چنان تلگرامی را ارسال کرد. در چنان اوضاع نا بسامان و شک آوری که تروتسکی خود سرانه به وجود آورده بود، لنین مجبور شد فوری اقدام کرده و در تماس تلگرامی با سرفرماندهی کل ارتش، لغو دستور تروتسکی را خواهان شود. متن اولین تلگرام چنین است: «۲۹ ژانویه ۱۹۱۸. با تمام وسایلی که در اختیار دارید از اجرای مفاد تلگرام امروز درباره صلح و ترخیص عمومی واحدهای ارتش در تمام جبهه‌ها، جلوگیری کنید. به فرمان لنین». دومین تلگرام: «۳۰ ژانویه ۱۹۱۸ - به تمام کمیسرهای نظامی و بونچ - برویویچ دستور بدهید که تمام تلگرام‌های به امضای تروتسکی و کرلینکو را درباره انحلال واحدهای ارتش معلق بگذارند. ما نمی‌توانیم شما را از مفاد قرارداد منعقد صلح آگاه سازیم، زیرا صلح واقعاً هنوز منعقد نشده است. لطفاً تمامی تلگرام‌های مربوط به اعلام صلح را تا ابلاغ دستور خاص، معلق گذارید». تروتسکی در مورد این اقدام مشکوک، هیچ توضیحی نمی‌دهد. در حالیکه نه قرارداد صلح منعقد شده و نه مذاکرات، قطع و یا به اتمام رسیده است، مرخص ساختن نیروهای ارتش برای چه منظوری است؟ اگر تلگراف سریع لنین جلوگیری مرخصی ارتش نمی‌شد، آیا برای حمله گسترده ارتش آلمان، بدون این که با مقابله نظامی روبرو باشد، زمینه آماده نشده بود؟ پس از این اقدام مشکوک تروتسکی و قطع مذاکرات در ۱۰ فوریه، نیروهای آلمان به تهاجم دست زده و خسارات

بیشتری بر شوروی وارد ساختند و امتیازاتی را به دست آوردند. تروتسکی که هیچ گونه توضیح قانع کننده‌ای برای این عمل ضد شوروی نداشت، به توجیه دست یازید. او با گذشت زمان باز چون همیشه به دروغ متوسل و مدعی شد که: «به تعویق افتادن مذاکرات به نفع ما هم بود» (زندگی من) و این که: «لنین اختلاف عقاید ناچیز و گذرائی را که با من داشت، قابل ذکر ندانست» (همانجا). آیا این گفته تروتسکی صحت دارد؟ نه. لنین در نقد از نظر و رفتار تروتسکی که «ناچیز» نبودند بارها و در مجامع گوناگون سخن گفت که تنها به ذکر چند نمونه اکتفا میشود: «جنگ شوخی بردار نیست. ما قطارها را ازدست می‌دهیم و وضع حمل و نقل ما مختل می‌شود. دیگر نمی‌توانیم منتظر بمانیم. مردم از این سردر نمی‌آورند. به خاطر وجود جنگ، پس نمی‌بایست واحدهای ارتش را مرخص کرد، حالا آلمانی‌ها همه چیز را تصاحب می‌کنند. کار چنان بیخ و بن پیدا کرده است که بی تصمیم نشستن، به ناچار انقلاب را نابود می‌کند... باید به آلمانی‌ها پیشنهاد صلح کرد» (سخنرانی در جلسه شبانه کمیته مرکزی ۱۸ فوریه ۱۹۱۸). «تاکتیک‌های تروتسکی تا آنجا که هدف به تأخیر انداختن امور را داشتند، درست بودند. زمانی نادرست شدند که اعلام گردید حالت جنگی به پایان رسیده اما قرارداد صلح منعقد نشده بود. من با صراحت کامل پیشنهاد کردم که قرارداد صلح منعقد شود. ما نمی‌توانستیم چیز بهتری از صلح برست را به دست آوریم. اکنون بر همه روشن است که در آن صورت ما تنفس یک ماهه به دست می‌آوردیم و چیزی از دست نمی‌دادیم» (کنگره هفتم - سخنرانی لنین ۸ مارس ۱۹۱۸). تروتسکی در کتاب «زندگی من» به دروغ مدعی می‌شود که: «پس از آن که سرفرماندهی ارتش آلمان خبر شکستن موافقت آتش بس را به ما داد، لنین توافق ما دو نفر را به یادم آورد. من به وی پاسخ دادم مسأله برای من نه بر سر یک اتمام حجت ظاهری، بلکه بر سر حمله‌ی واقعی آلمان بوده است که دیگر هیچ ابهامی در مناسبات ما با آلمان باقی نگذارد». قیاس دو نقل قول اخیر از لنین و تروتسکی، به ما روشن می‌سازد که یک نفر بایستی دروغ بگوید، لنین در کنگره هفتم و یا تروتسکی در کتاب خاطراتش. سابقه دروغ‌گویی تروتسکی را همه می‌دانند. دروغ‌گوئی، نیت واقعی و پشت پرده تروتسکی زمانی بیش‌تر عیان می‌شود که به دو نقل بعدی از تروتسکی و لنین مراجعه کنیم: «در ۲۲ فوریه در جلسه کمیته مرکزی گزارش دادم که نماینده نظامی فرانسه، پیشنهادی از طرف فرانسه و انگلستان آورده است مبنی بر این که ما را در جنگ با آلمان یاری کنند. من موافقت خود را با قبول یاری اعلام کردم، بدیهی است به شرط داشتن آزادی عمل کامل در سیاست خارجی. بوخارین گفت، بستن قرار و مدار با امپریالیست‌ها مجاز نیست. لنین مصممانه از من جانبداری کرد و کمیته مرکزی پیشنهاد مرا با شش رأی موافق در برابر پنج رأی مخالف پذیرفت. به یاد دارم لنین تصویب نامه را این‌طور دیکته کرد: «به رفیق تروتسکی اختیار داده شد تا از راهزنان امپریالیست فرانسوی در برابر راهزنان آلمانی کمک بگیرد». او همیشه طرفدار عباراتی بود که جای هیچ‌شکی باقی نمی‌گذاشت. هنگام متفرق شدن، بوخارین در راهرو دراز اسمولنی خودش را به من رساند و دو دستی مرا در آغوش گرفت و گریه کنان گفت: «چه داریم می‌کنیم؟ ما حزب را به نجاست می‌کشانیم» (زندگی من - صفحه ۴۶۷ - ۴۶۸ فارسی). تروتسکی با وقاحت کامل دروغ می‌گوید، برای فریب و گمراه کردن

خوانندگان کتاب، مصوبه دروغین می‌سازد و گفته‌ای دروغین را به لنین نسبت می‌دهد. به نوشته لنین در همین مورد توجه کنیم: «حقایق مربوط به رفتار بورژوازی انگلو - فرانسوی را بررسی کنید. آن‌ها اکنون هر چه در توان دارند، انجام می‌دهند تا ما را به جنگ با آلمان بکشانند. وعده‌ی مواهب بی‌شمار، پوتین، سیب زمینی، مهمات، لوکوموتیو می‌دهند (از طریق واگذاری اعتبار... اما نترسید، این "بردگی" نیست! این فقط "اعتبار" است!). آن‌ها از ما می‌خواهند که همین الآن علیه آلمان بجنگیم. و روشن است که چرا باید هم خواستار چنین چیزی باشند، اولاً برای آن که ما بخشی از نیروهای آلمان را به خود مشغول خواهیم ساخت. ثانیاً برای آن که قدرت شوروی ممکن است در نتیجه درگیری جنگی نابهنگام با امپریالیسم آلمان به آسانی سقوط کند. بورژوازی انگلو - فرانسوی برای ما دامی می‌گسترده و می‌گوید: خواهش می‌کنیم و لطف نموده و همین حالا به جنگ برخیزید، ما از این کار بهره‌ای عظیم خواهیم برد... لطفاً بجنگید، "متحدان" بلشویک، ما به شما کمک خواهیم کرد! آن وقت بلشویک‌های "چپ" (خدا خودش ما را از آنها حفظ کند!) با خواندن انقلابی‌ترین عبارت پردازی‌ها، گام به سوی این دام برمی‌دارند... آری یکی از تجلیات بازمانده‌های روحیه‌ی خرده بورژایی تسلیم شدن به جمله پردازی انقلابی است. این یک داستان قدیمی است که همیشه تازه باقی می‌ماند... باید علیه جمله پردازی انقلابی مبارزه کنیم، این مبارزه واجب است، حتماً باید با آن مبارزه کنیم تا روزی مردم این حقیقت تلخ را درباره ما نگویند که: «جمله پردازی انقلابی درباره جنگ انقلابی، انقلاب را تباه ساخت» (مقاله: جمله پردازی انقلابی - فوریه ۱۹۱۸). لنین در این مقاله رو به دو گروه دارد: یکم گروه موسوم به "کمونیست‌های چپ" که مخالف صلح با آلمان و ادامه جنگ با آن کشور بودند، لیکن با تکیه به نیروی خود و بدون همکاری با سایر امپریالیست‌ها و به همین علت، بوخارین با طرح تروتسکی مخالف بود. دوم: گروه تروتسکی که تحت لوای "نه جنگ، نه صلح" و در عمل خواهان متلاشی شدن شوروی بود. بهمین علت بود که تروتسکی از امضای قرارداد صلح سرباز می‌زند و در زمانی که خود را مجبور به امضای قرارداد صلح می‌بیند و راهی برای فرار از اجرای آن ندارد، به یک باره پیشنهاد همکاری و همدستی با امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی را به پیش می‌کشد، که با مخالفت شدید لنین مواجه شد. موضع مخالفت لنین در رد همکاری و همدستی با امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی از نقل قول بالا کاملاً روشن است. چرا تروتسکی جعل سند میکند، دروغ می‌گوید، تهمت می‌زند، تحریف میکند و...؟ برای این که او صادق نیست، دشمن حاکمیت شوراها و سوسیالیسم است، خود شیفته است و برای رسیدن به مقام، هرخیانتی را مجاز می‌داند. تروتسکسیت‌های امروزی درباره این جعلیات تروتسکی چه می‌گویند؟ قابل توجه اینان: نقل قول بالا که دروغگوئی و جعل سند تروتسکی را برملا کرد از استالین نیست، بلکه از لنین است و دقیقاً در همان روزهای نوشته شده است که تروتسکی، توافق با امپریالیسم فرانسه را اعلام کرد. آیا این اختلافات لنین با تروتسکی، ناچیز بودند؟ لنین به تروتسکی خاطر نشان می‌کند که عمل او در مرخص کردن واحدهای ارتش و بی‌تصمیم نشستن، یعنی نظر و عمل تروتسکی تحت عنوان نه صلح و نه جنگ، "به ناچار انقلاب را نابود می‌کند". لنین همه را از همکاری و همدستی

با امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی برحذر می‌دارد، اما تروتسکی موافقت خود را با جعل سند از کمیته مرکزی حزب اعلام می‌دارد. از نظر تروتسکی، نابودی انقلاب “ناچیز” است. عجباً! شاید او می‌پنداشته است که پس از تهاجم گسترده و مداوم آلمان و نابودی انقلاب، بتواند در مقام و منصب اولین شخص کشور جای گیرد، مشابه همان آرزوئی که سالیانی بعد علیه استالین و حزب کمونیست در سر داشت. تروتسکی در “زندگی من”، طلبکار می‌شود که: «مکتب استالین - زینوویف در سال ۱۹۲۴ می‌کوشید چنین وانمود سازد که من در برست از تصمیم‌های حزب و حکومت، تخطی کردم». این اتهام ثابت شده، نتیجه کوشش استالین و دیگران نبود و نیست، بلکه پیشنهاد مشخص لنین به عنوان نفر اول حزب و کشور و مقام بالاتر از تروتسکی بود که آنرا قابل ذکر دانست. قرارداد صلح با آلمان که تروتسکی از اجرای آن طفره رفت و در نتیجه خسارات بیشتری را بر شوروی در پی داشت، در کنگره هفتم با ۳۰ رأی موافق، ۱۲ مخالف و ۴ ممتنع به تصویب رسید و کلیه راه‌ها بر تروتسکی بسته شد. تروتسکی پس از کنگره مجبور به استعفاء از کمیساریای امور خارجی شد. کروپسکایا، همسر لنین، در مورد نقش تروتسکی در ارتباط با قرارداد برست می‌نویسد: «تروتسکی لفاظی را دوست داشت. برای او، ژست فریبنده اهمیتی بیش‌تر داشت تا نجات شوروی از جنگ و ایجاد موقعیتی که بتوان به جمع‌آوری نیرو و سازماندهی توده‌ها پرداخت» (خاطرات از لنین، صفحه ۵۰۰)

تروتسکی به سمت مسئول کمیساریای دفاع ملی برگزیده شد. جنگ داخلی علیه تجاوزات نیروهای تزاری و متجاوزین خارجی، آغاز شده بود. در شورای جنگ که زیر نظر لنین و اسودلف عمل می‌کرد، تروتسکی و استالین نیز شرکت داشتند. استالین منصب رئیس شورای جبهه جنوب را داشت. تروتسکی برای این که اختیارات را در تمامی جبهه‌ها به خود اختصاص دهد، از اقدام به هیچ‌گونه اغتشاش در جبهه جنوب، خودداری نمی‌کرد. نورچشمی‌های تروتسکی، سرهنگ سابق تزاری واتستیز و سیتین، ژنرال سابق تزاری، همیار او در ایجاد آن نابسامانی‌ها بودند. در چنین اوضاعی، ارتش کراسنوف شهر ساریسین را تهدید می‌کرد. استالین مجبور بود برای دفاع از شهر که از نظر حمل غله، اهمیت بسزائی داشت، به نابسامانی‌های درون شهر خاتمه دهد. او به لنین متوسل شد. لنین در تلگرام به مقامات محلی خاطر نشان کرد: «شما موظف هستید که تمامی دستورات و توصیه‌های استالین، نماینده تام‌الاختیار شورای کمیساریای ملی را به فوریت و بدون هیچ عکس‌العملی به مرحله اجرا درآورید..... مضمون این تلگرام را فوراً به تمامی بخشها اطلاع دهید. رئیس شورای کمیساریای ملی - لنین ۸ ژوئن ۱۹۱۸». در پی اقدامات استالین، ارتش سرخ توانست به دشمن شکست‌های سختی وارد آورد. ارتش کراسنوف به آن سوی رود دن رانده شد و میدان عمل ارتش دنیکنین به یک ناحیه کوچک در شمال قفقاز محدود شد. تروتسکی به داستان سرائی دروغینی در کتاب “زندگی من” به جریانات ساریسین دست زده است که گویا او در فکر برقراری نظم در آنجا بوده است. او کلامی درباره حمله کراسنوف و احتمال سقوط شهر و دفع آن حمله توسط استالین و وروشیلوف نمی‌آورد و تنها به این اکتفا دارد که: «لنین در بیست و سوم اکتبر به من در “بالاشوف” چنین نوشت: «استالین امروز آمده و خبر سه پیروزی بزرگ نیروهای ما

را در ساریسین آورده است». تروتسکی که گویی از این پیروزی‌ها یعنی شکست کراسنوف و دنیکن، دل چرکین است در پراتنز می‌افزاید: «در حقیقت فقط کم اهمیت و گذرا بودند». چرا نجات یک شهر که یکی از مراکز مهم حمل غله می‌باشد، کم اهمیت است!! معمائی است که تروتسکی داستان‌سرا روشن نمی‌کند. او که از موفقیت استالین و وروشیلف خشمناک به نظر می‌رسد، باز به دروغ نقل قول از لنین می‌سازد، که گویا استالین آماده به دربوسی از تروتسکی است و لنین را میانجی کرده است. در نامه کذائی منتسب به لنین می‌خوانیم: «استالین خیلی دلش می‌خواهد در جبهه جنوب کار کند..... من در حالی که این توضیحات استالین را به اطلاع شما می‌رسانم، خواهش می‌کنم درباره آن فکر کنید و پاسخ دهید، آیا حاضرید با استالین که بدین منظور نزد شما خواهد آمد، حرف‌هایتان را بزنید» و پس از نقل قول دروغین از لنین، چنین می‌آورد: «من آمادگی کامل خود را اعلام کردم و استالین عضو شورای جنگی انقلابی جبهه جنوب شد». این همه دروغ برای چیست؟ نامه منتسب به لنین به تاریخ بیست و سوم اکتبر ۱۹۱۸ است، درحالی که استالین از ژوئن همان سال یعنی چهار ماه زودتر، با منصب رئیس شورای جبهه جنوب در ساریسین، اقامت داشته و در جنگ‌های منطقه‌ای پیروز شده بود. این منصب را، لنین به عنوان رئیس شورای جنگ به استالین داده بود. در برخی مواقع، گفته‌اند که دروغگو کم حافظه است. تروتسکی فراموش کرده است که در سه صفحه پیشتر نوشته است: «استالین چند ماهی در ساریسین گذراند» و در یک صفحه پیشتر از نقل قول منتسب به لنین، مدعی شده بود که: «سران ساریسین از آن روز به بعد ابراز اصلی دست استالین شدند».

این، یگانه اقدام مشکوک تروتسکی در جنگ داخلی نبود. ارتش سرخ به فرماندهی اس. کامنیف چند شکست پی در پی به نیروهای کلچاک در جبهه شرق وارد ساخت و در موقعیت حمله‌ای برای درهم شکستن کامل نیروهای دشمن بود که به ناگاه فرمانده کل، وازتی، از جانب تروتسکی، دستور توقف حمله را داد. استدلال آن‌ها بر این بود که می‌بایستی بخشی از ارتش سرخ به سمت جنوب که جبهه‌ی مهم‌تری است انتقال داده شود و ادامه جنگ با کلچاک به بعد از زمستان موکول گردد. کوه‌های اورال نیز به عنوان محل اقامت نیروهای زیر فرماندهی پیشنهاد شد. به این ترتیب نیروهای کلچاک، امکان تنفس و تجهیز مجدد و دریافت کمک‌های نظامی از انگلستان و ژاپن می‌یافتند، درحالی که نیروهای ارتش سرخ تقسیم شده و زمستان سرد را بایستی در کوه‌های اورال سر می‌کردند. فرمانده ارتش شرق، کامنیف، با این طرح مشکوک به مخالفت برخاست و به کمیته مرکزی حزب مراجعه کرد. کمیته مرکزی، تصمیم ارتش شرق را تأیید کرد. در پی ادامه‌ی حمله، ارتش کلچاک کاملاً درهم شکسته شد، شرق کشور آزاد گردید و کلچاک دستگیر و اعدام شد. تروتسکی در توجیه این عمل مشکوک در «زندگی من» می‌نویسد: «من بر آن بودم، وازتی را در اعتقادش به خویشتن، به حقوقش و به قدرتش تقویت کنم.... راهنمای من در این کار، این فکر بود که معادله استراتژیک، مجهول‌های فراوانی دارد که قدرت تازه‌ی سرفرمانده‌ی یکی از مهم‌ترین آن‌هاست». از این بهتر نمی‌شود یک عمل مشکوک را که می‌توانست به کشتار هزاران تن از ارتش سرخ، پیروزی نیروهای ضد شوروی و حتی سقوط کشور شوراها، بیانجامد توجیه کرد!!

وازتی از سرفرماندهی معزول و به جای وی، کامنیف برگزیده شد. تروتسکی از سمت خود استعفا داد که مورد پذیرش کمیته مرکزی قرار نگرفت، ولیکن حق دخالت در جبهه‌ی شرق از وی سلب گردید.

در جبهه جنوب، تروتسکی چنان ناهنجاری به وجود آورده بود که ارتش سرخ مجبور به تحمل شکست‌های پی در پی می‌شد. نیروهای دنیکن در حال پیشروی بودند و در نیمه اکتبر ۱۹۱۹ تمامی اوکراین را به اشغال درآورده بودند. آنها شهر ساریسین (استالینگراد) را به تصرف درآورده و به سمت تولا در ۲۰۰ کیلومتری مسکو رسیدند. فرماندهی جبهه‌ی جنوب با همراهی و هم نظری تروتسکی نقشه‌ی مقابله با دنیکن را کاملاً به نفع ارتش دشمن آماده کرده بودند به طوری‌که ارتش سرخ می‌بایست از راه دشت‌های دُن به جنگ دنیکن که در آن منطقه از پشتیبانی نیروهای قزاق برخوردار بود، میرفت، یعنی دقیقاً به سوی شکست آگاهانه.

در چنین اوضاعی که بی‌نهایت خطرناک و وخیم به نظر می‌رسید، لنین شعار: “همه در راه مبارزه علیه دنیکن” را داد و هزاران کارگر و دهقان برای دفاع از میهن سوسیالیستی به ارتش سرخ پیوستند. کمیته مرکزی حزب کمونیست، استالین، وروشیلف، بودیونی و ارژونیکیدزه را برای فرماندهی به جبهه جنوب اعزام داشت. پیش‌تر، استالین با نقشه تروتسکی مخالفت و پیشنهاد جنگ با نیروهای دنیکن را از طریق خارکف - دنباس - رستف طرح کرده بود که مورد مخالفت تروتسکی و فرمانده جبهه جنوب قرار گرفته بود. با پیاده شدن طرح استالین، شکست‌های پی در پی به نیروهای دنیکن وارد آمد و بالاخره در اوایل سال ۱۹۲۰ تمامی اوکراین و شمال قفقاز از نیروهای ضد شوروی پاک شد. به هنگام ورود فرماندهان جدید به جبهه جنوب، قرار بر عدم دخالت تروتسکی در فرماندهی این جبهه گردید که نتیجتاً او از شورای فرماندهی جنوب استعفا داد. تروتسکی در رابطه با رویدادهای جبهه جنوب، هم چون بسیاری موارد به تحریف، دروغگوئی و خود توجیهی توسل جست. در کتاب ذکر شده نوشت: «سرفرماندهی ما می‌خواست مانند یک وظیفه‌ی انتزاعی استراتژیک به حل مشکل جبهه‌ی جنوب بپردازد، و در این کار مبانی اجتماعی آن را نادیده می‌گرفت... این طرح اگر مسأله بر سر جنگ داخلی نبود، درست بود. اما در مورد جبهه‌ی جنوب فقط جنبه‌ی دانشگاهی داشت و خیلی به سود دشمن افتاد... نقشه‌ای که من از روز نخست پیشنهاد کرده بودم، درست نقطه‌ی مقابل نقشه‌های اجرا شده بود... نقشه من عاقبت پذیرفته شد». گویا بهترین راه توجیه، سرهم کردن دو بخش اول در نقل قول است که واقعاً خنده دار است که مشکل را با “وظیفه انتزاعی” و “مبانی اجتماعی” و “جنبه دانشگاهی” و “جنگ داخلی” حل شده تلقی میکند.

وظیفه یک فرمانده، نگرش عمومی به تمامی جنبه‌ها و آن هم چه در جنگ داخلی و چه جنگ خارجی و در ضمن طرح عملی است. مسخره‌تر، دو بخش آخرین نقل قول می‌باشد که به وقیحانه‌ترین دروغگوئی متوسل می‌شود. یکم این که: مدعی می‌شود که طرح او درست عکس طرح اجرا شده بود، یعنی همان نقشه‌ای که استالین داده بود و پس از اجرا، موفقیت داشت. معلوم نیست، این شخص که بالاترین مقام را در کمیساریای دفاع بر عهده دارد، عضو مرکزی شورای

جنگ است و تمام طرح‌ها و نقشه‌های جنگی بایستی با توافق او به اجرا درآید، چرا به نقشه‌ی کاملاً مخالف تن می‌دهد؟ مگر این شخص چوب مداد بود که نتوانست از آن برنامه مشکوک جلو گیرد، یا به عنوان یک بیننده به سینما برای تماشای یک فیلم جنگی رفته بود؟ او بیش‌رمانه می‌خواهد، تمامی آن عمل مشکوک را برگردن فرمانده بیان‌دازد و خود را منزه جلوه دهد. دوم این که: چرا به راحتی دروغ می‌گوید و طرح استالین را، به خود نسبت می‌دهد و سخنی از محرومیت تصمیم‌گیری در جنگ علیه دنیکن به میان نمی‌آورد و به اعزام هیأت فرماندهان جدید از سوی کمیته مرکزی حزب، اشاره‌ای ندارد؟

نیروهای کلچاک و دنیکن در پی قهرمانی‌های ارتش سرخ و پشتیبانی اکثریت زحمتکشان، شکست خورده و درهم کوبیده شده بودند. ژنرال ورانگل، یکی از فرماندگان ارتش دنیکن، بازمانده‌های ارتش را جمع‌آوری کرده و با استقرار در شبه جزیره کریمه، در انتظار فرصت مناسب بود تا پس از کمک‌های انگلستان و فرانسه، حمله به شوروی را آغاز کند. لهستان که یکی از چهارده کشور متجاور به شوروی بود، با وجود اصرار شوروی برای عقد معاهده صلح، از این اقدام سرباز می‌زد و برنامه حمله مجدد به شوروی را در سر داشت. در آوریل ۱۹۲۰ قوای لهستان پس از دریافت تجهیزات از انگلستان و فرانسه اقدام به حمله به اوکراین کردند و در پی تصرف شیتومیر، کیف را اشغال نمودند. به هنگام اشغال کیف، ژنرال ورانگل نیز، از کریمه اقدام به حمله به اوکراین کرد. ارتش سرخ به حمله متقابل دست زد و برخی از شهرهای اشغال شده آزاد گردید. پس از این آزاد سازی، نیروهای ارتش سرخ بر اساس نقشه مشکوک تروتسکی و توخاچفسکی روانه حمله به ورشو، پایتخت لهستان، شدند. این حمله از چند جنبه شک‌آور بود.

یکم این که: توخاچفسکی و تروتسکی به نیروهای ارتش سرخ اجازه نمی‌دادند که در مواضع متصرف شده پیش از ورشو مستحکم شوند تا بین نیروهای پیشرو و عقب جبهه فاصله‌ی زیاد نیفتد و خط جبهه آن قدر طولانی شده بود که امکان وارد آوردن شکاف به آن را فزونی می‌داد. یک گروه کوچک از ارتش لهستان در همان نقطه ضعیف ارتش سرخ، آغاز حمله کرد و بخش پیشرو که جدا از عقب جبهه افتاده بود، با کمبود مهمات رو به رو شد.

دوم این که: تروتسکی بر خلاف درخواست استالین و دستورلنین، ارتش جبهه جنوب را که در حال آزاد سازی لمبرگ (لووف) بود به سوی ورشو فرا خواند و امکان تقویت نیروهای لهستانی در آن منطقه را مهیا ساخت.

سوم این که: در حمله به ورشو از نیروهای ذخیره نیز که هنوز آمادگی و تجربه نظامی نداشتند، استفاده شد. در اثر این اقدامات مشکوک تروتسکی و توخاچفسکی، ارتش سرخ که در ابتدا قادر به عقب راندن دشمن و آزاد سازی اکثر مناطق شده بود، مجبور به عقب نشینی شد. پس از برقراری نظم مجدد در ارتش سرخ، از تهاجم ارتش لهستان جلوگیری شد و آمادگی برای حمله‌ی متقابل به وجود آمد. در این موقعیت جدید، لهستان به علت تشویش از پیروزی ارتش سرخ، عقد قرارداد صلح را که شوروی از مدت‌ها پیش مطرح کرده بود، پذیرفت. لهستان از ادعای خود مبنی بر کرانه راست اوکراین و بلوروسی چشم پوشید و تنها گالیسی و بخشی از بلوروس در تصاحب

لهستان باقی ماند. قرارداد صلح در تاریخ ۲۰ اکتبر در ریگا امضاء شد. تروتسکی سالیانی بعد، در “زندگی من” بیشرمانه، فرمان حمله فوری به ورشو را به لنین و اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست نسبت می‌دهد تا خود را منزله جلوه دهد. او می‌نویسد: «لنین این نقشه را در سر داشت: موضوع را تا آخر دنبال کردن یعنی تسخیر ورشو... من مصممانه با این امر بنای مخالفت گذاشتم... تا آنجا که به یاد دارم فقط ریگف جانب مرا گرفت. دیگران را لنین در غیاب من با خود هم داستان کرده بود. تصمیم گرفته شد: حمله کنیم... ناگفته نماند یکی از دلایلی که موجب شد فاجعه‌ی مسکو چنان دامن‌های عظیمی پیدا کند، روش فرماندهی گروه جنوب ارتش شوروی بود که جهت لمبرگ را برگزیده بود. چهره اصلی سیاسی در شورای جنگی انقلابی این گروه، استالین بود. می‌خواست به هر قیمت که شده، هم زمان با ورود “اسمیلگا” و توخاچفسکی به ورشو، به لمبرگ وارد شود. آدم‌هایی هم هستند که از این غرورها دارند. هنگامی که خطر برای ارتش توخاچفسکی آشکار شد و سرفرماندهی ارتش جنوب دستور تغییر جهت داد تا این که بتوان به نیروهای لهستانی در نزدیکی ورشو از پهلو حمله کرد، فرماندهی ارتش جنوب شرقی، به ترغیب استالین، حرکت را به سوی غرب ادامه داد: راستی آیا مهم‌تر این نبود که خودشان لمبرگ را تسخیرکنند تا به یاری “دیگران” بشتابند. پس از دستورهای مکرر و تهدیدهای بسیار بود که فرماندهی جنوب شرقی، جهت را عوض کرد. اما چند روز تأخیر نقشی پر مخاطره بازی کرد.»

بدین ترتیب به روایت تروتسکی، لنین و استالین، مخالف با صلح، موافق حمله فوری به ورشو و مقصر اصلی در شکست ارتش سرخ بودند. از آن جایی که تروتسکی در تمامی این موارد دروغ می‌گوید، تهمت می‌زند و خود را میرا از اشتباه نشان می‌دهد، بایستی در مشکوک بودن نقشه‌های او، راسخ‌تر اعتقاد داشت. زیرا، لنین در تمامی مراحل خواهان صلح بود و حتی در زمانی که ارتش سرخ توانسته بود تهاجم لهستان را تا حدود زیادی دفع کرده و در حال پیشروی بود، از پیشنهاد صلح سر باز نزد. در این باره می‌خوانیم: «ما به لهستان تقاضای صلح با تضمین تخطی ناپذیر مرزهای آن کشور ارائه دادیم، که حتی در درون این مرز فراتر از ملت لهستانی زندگی می‌کنند. ما به آن‌ها امتیازهای زیادی را پیشنهاد کرده‌ایم» (لنین - خطاب به گاردیستهای سرخ - ۵ مه ۱۹۲۰)

و «ما مطمئن بودیم و هنوز هم هستیم که... ما حتی از طریق یک صلح نامناسب برای ما، زندگی سربازان ارتش سرخ را نجات می‌دهیم و هم چنین هر یک ماه صلح، نیروهای ما را چند برابر می‌کند... گزارش شده است که سواره نظام ما شیتومر را آزاد کرده است. ارتباط آخرین جاده‌ی شهر کیف به جبهه لهستانی‌ها، از شمال و جنوب توسط نیروهای ما قطع شده است و کیف به طور نا امید کننده‌ای برای لهستان از دست رفته است. دولت لهستان مدام معلق می‌زند. اکنون پیشنهاد صلح داده است. بفرمائید: آقایان زمین‌دار و سرمایه‌دار. ما بررسی یک پیشنهاد صلح را هیچ‌گاه رد نخواهیم کرد» (سخنرانی در دومین کنفرانس سراسری سازماندهندگان کار در روستاها - ۱۲ ژوئن). و در مورد بلند پروازی فرماندهان ارتش سرخ در جنگ هشدار می‌داد: «بزرگترین خطری که هم‌چون موقعیت کنونی جنگ با لهستان پیش می‌آید اینست که، دشمن را ناچیز شمرد و به قدرتمندتر بودن خود مغرور شد که می‌تواند جنگ را به شکست بکشاند» (همانجا). استالین از

هشدار دادن فراتر می‌رود و به روشنی علیه نقشه تروتسکی برای حمله فوری به ورشو موضع‌گیری میکند: «باید روشن باشد که جبهه ورنانگل، ادامه جبهه لهستان است، تنها با این تفاوت که او در پشت نیروهای ما که در حال جنگ با لهستان هستند کمین کرده است، یعنی در خطرناک‌ترین محل. تا زمانی که خطر ورنانگل را از بین نبرده‌ایم، خنده آور خواهد بود که از «مارش به سوی ورشو» و دائمی بودن پیروزی‌هایمان سخن بگوئیم. در حالی که ورنانگل در حال نیروگیری است، برخی افراد متوجه نیستند که ما باید عملی جدی علیه خطر رشد یابنده از طرف جنوب انجام دهیم.... تنها زمانی که ورنانگل را نابود کرده باشیم، پیروزی ما علیه لهستان، تضمین شده است. بنابراین حزب می‌بایستی این رهنمود را به همه بدهد: «به ورنانگل توجه داشته باشید»، «ورنانگل می‌بایستی نابود گردد»». (درباره موقعیت جبهه لهستان - ۱۱ ژوئیه). در نوشته‌ای دیگر: «پاسخ تروتسکی در مورد نیروهای ذخیره یک عذر بدتر از گناه است. تلگرام اخیر تروتسکی که می‌بایستی پاسخ در این مورد باشد، نه تنها هیچ اشاره‌ای به برنامه برای تربیت نیروهای ذخیره ندارد بلکه حتی به ضرورت این امر مهم نیز اشاره نکرده است... آنطور که تروتسکی به اشتباه می‌پندارد، البسه سربازان «مهم‌ترین» مشکل ما نیست. تاریخ جنگ داخلی نشان داده است که با وجود تنگ دستی‌مان، همواره بر این امر فائق آمده‌ایم. اضافه بر این همواره تقریباً نیمی از این «پیراهن‌ها» و «چکمه‌ها» نصیب دهقانان شده است، زیرا سربازان آن‌ها را با دهقانان برای شیر، کره و گوشت تعویض کرده‌اند (و هم چنان می‌کنند)، یعنی آن موادی که نتوانسته‌ایم به آن‌ها برسانیم.... مسلماً موارد مهم‌تری از این نوع مایحتاج‌ها وجود دارد.... کمیته مرکزی باید فعالیت تمامی ارگان‌های نظامی، هم چنین آموزش نیروهای ذخیره جنگ و پشت جبهه را، هر گاه نمی‌خواهد بایک فاجعه دیگر مواجه شود، کنترل کند. از این رو، اصرار دارم که:

۱ - ارگان‌های نظامی فعالیت خود را با «پیراهن سربازان» توجیه نکنند بلکه یک برنامه مشخص برای آموزش نیروی ذخیره جنگی تدوین نمایند.

۲ - کمیته مرکزی (از طریق شورای دفاع) این برنامه را بررسی کند.

۳ - کمیته مرکزی، کنترل بر دستجات پشت جبهه را از طریق گزارش منظم سرفرماندهان یا مسئولان پشت جبهه به شورای دفاع یا کمیسیون مخصوصی شامل اعضای شورای دفاع، افزایش دهد» (درباره ایجاد نیروهای ذخیره جنگی - ۳۰ اوت). در دستور لنین به استالین و ارتش جنوب می‌خوانیم: «... پیروزی ما عظیم است و زمانی کامل خواهد شد، که ورنانگل را برای همیشه درهم بکوبیم. ما در اینجا، تمام اقدامات لازم را انجام خواهیم داد. تلاش خود را به این معطوف دارید که در پیشروی کنونی، با تمامی امکانات، کریمه را تسخیر کنید. همه چیز به این امر بستگی دارد». (تلگرام به استالین - ۱۱ اوت). آیا روشن‌تر از این می‌توان دستور داد؟ از توصیه‌ها و انتقادات منطقی استالین به عملکرد و نقشه تروتسکی بگذریم، ولی چرا تروتسکی، دستور مقام بالاتر از خود را نه تنها اجرا نمی‌کند، بلکه خلاف آن را انجام می‌دهد، چرا حمله به سوی ورشو را بدون مشورت و هم نظری با ارتش جنوب شرقی که استالین در رأس آن قرار دارد انجام می‌دهد و تنها پس از شکست، خواهان کمک از سوی آن ارتش می‌شود، چرا موقعیتی را به وجود می‌آورد که نتیجه‌ی آن

قرار گرفتن در منگنه دشمن از دو جناح جنگی است، این را حتی هر سرباز ساده‌ای می‌داند که بایستی از افتادن در منگنه دشمن پرهیز کرد، چرا خط حمله را آن چنان وسیع می‌کند که امکان حمله دشمن به نقطه ضعیف امکان پذیر باشد، چرا بین بخش پیشرو و پشت جبهه فاصله نامعقول به وجود می‌آورد؟ و ده‌ها چراغ دیگر. چه کسی گفته بود که در زمان نامناسب، بدون هم سوئی با ارتش جنوب شرقی، پیش از نابودی ارتش و رانگل در کریمه، بدون استحکام مواضع فتح شده و... بایستی به سوی ورشو روانه شد؟ تمامی توصیه‌ها و دستورات، خلاف اقدام و ادعای تروتسکی را نشان می‌دهند. در زمان جنگ، تا هنگامی که دشمن نه تسلیم شده است و نه صلح یا آتش بس برقرار شده است، پیشروی حتی به سوی پایتخت دشمن مجاز است. تصمیم کمیته مرکزی که مرحله نهائی جنگ را در صورت عدم تسلیم لهستان و صلح در نظر داشت، چه ربطی به اقدام فوری در زمان و موقعیت نامناسب و بر خلاف نقشه و دستورات مقام بالاتر دارد؟ تروتسکی به هیچ کدام از این چراها پاسخ نمی‌دهد و برای فرار از نقشه و اقدامات مشکوک خود، اشتباهات نابخشودنی خود را بر گردن لنین و کمیته مرکزی می‌اندازد. برای تروتسکی، بیش‌رمی حد و حدودی ندارد.

سؤال بر اینست که تروتسکی از تخریب در برقراری صلح با آلمان (برست لیتوفسک)، و اجرای نقشه‌های مشکوک در مهم‌ترین جنگ‌های داخلی (کلچاک، دنیکن و دفع حمله به پتروگراد، که آن هم داستانی مشابه دارد) و جنگ با لهستان، چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که تروتسکی در این زمان، آلت دست آلمان و یا کشور امپریالیستی دیگری شده باشد، هر چند تروتسکی در آینده چنین سرنوشتی را برگزید. در این باره نه سند و مدرکی موجود است و نه او می‌توانسته از این طریق به هدف خود یعنی مقام اول کشور برسد. اگر گاردهای سفید به پیروزی نهائی می‌رسیدند و کشور شوراهای ساقط می‌شد، حتی با وجود نقشه‌های مشکوک تروتسکی، دیگران یعنی ژنرال‌های سفید و طرفداران رژیم تزاری، مقام‌های اول را از آن خود می‌کردند. تروتسکی از همان اوان انقلاب اکتبر کوشید یاران نزدیک به خود و هم فکرائش را بر مقام‌های مهم اداری و صنعتی بگمارد. او تعداد بیشماری از افسران ارتش تزاری را در فرماندهی ارتش سرخ گمارد. او در تمام سخنرانی‌ها و نوشته‌جات خود، سعی داشت شخص تروتسکی را به عنوان رهبر و قهرمان اصلی انقلاب اکتبر معرفی کرده و ارزش دیگران را پائین بیاورد. هدف او بر این بود که لنین و پیروان مشی لنینی را از قدرت ساقط کند و خود با حمایت دستجاتی که بر کار گمارده بود، قدرت حزبی و دولتی را کسب کند. در صورت تحقق نقشه‌های مشکوک او و عدم موفقیت جنگی، نارضایتی عمومی افزایش می‌یافت، اختلافات در درون حزب، ادارات و ارتش همه گیر میشد و نا بسامانی درون جامعه فزونی پیدا می‌کرد. در چنان اوضاعی، او قصد داشت خود را به عنوان ناجی معرفی کرده و با یاری ارتش که زیر فرماندهی افسران سابق تزاری عمل می‌کرد، حتی اگر به صورت کودتا باشد، بر اریکه قدرت بنشیند. باید در نظر داشت که برخی اقدامات او در ارتش، از جمله تلاش در برکناری استالین از شرکت در عملیات جنگی، اقدام نا موفق به دادگاهی کردن وروشیلوف و کوشش در اعدام برخی از کمیسرها و ارتش سرخ که از طریق کمیته مرکزی رد

شد و... می‌توانستند به منظور رسیدن به آن هدف بوده باشند. تروتسکی همیشه معتقد بود که: «وسیله را فقط هدف می‌تواند توجیه کند، اما هدف نیز به نوبه خود احتیاج به توجیه دارد» (اخلاق آن‌ها و اخلاق ما). هدف توجیه پذیر را کی تعیین می‌کرد؟ تروتسکی. وسیله را کی معین می‌ساخت؟ باز هم تروتسکی!! یعنی عمل به هر اقدامی که او مجاز بداند برای رسیدن به هدف توجیه پذیرش، ضروری است. با پیروی از این نظر و روش بود که او بعدها حتی به جاسوسی امپریالیست‌ها تن داد، و برای پیروان خود نیز توجیه فلسفی - سیاسی آفرید.

پس از پایان جنگ داخلی، اعمال مشکوک تروتسکی پایان نگرفت، بلکه تغییر شکل داد. او اقدام به تشکیل فراکسیون ضد حزبی کرد و به طرح نظریات خطرناک و ضد مارکسیستی در ارتباط با اتحادیه‌ها پرداخت. او پیش از این که این مباحث در درون حزب به اندازه کافی مورد تبادل نظر قرار گرفته باشد، اقدام به انتقال بحث به خارج از حزب و در مجالس متفاوت کرد. او خواهان اجرای اصول نظامی در اتحادیه‌های کارگری و از «خانه تکانی» اتحادیه‌ها، محکم کردن پیچ و مهره اتحادیه‌ها، دولتی کردن اتحادیه‌ها و انتصابی بودن مقامات اتحادیه‌ای، نام برد. لنین به مبارزه با نظریات انحرافی تروتسکی پرداخت، به طوری که نظر او در حزب به طور مطلق رد شد. لنین در این موارد چندین نوشته دارد که تنها به ذکر چکیده‌ای بسنده می‌شود و خواننده می‌تواند برای درکی عمیق‌تر به آن منابع رجوع کند. «سند اصلی که در این جا بدان استناد خواهیم کرد، جزوه رفیق تروتسکی «نقش ووظایف اتحادیه‌های صنفی» است. من ضمن مقابله این جزوه با تزه‌های پیشنهادی تروتسکی به کمیته مرکزی و تعمق در محتوی آن‌ها از کثرت اشتباهات تئوریک و نادرستی‌های فاحشی که در آن موجود است، دچار حیرت شدم. چه طور ممکن است کسی هنگامی که پیرامون این مسأله در حزب مباحثه دامنه‌داری آغاز می‌کند، به جای یک چیز بسیار سنجیده، چیزی به این بدی تهیه کند؟.... اتحادیه‌های صنفی نه تنها ضرورتی تاریخی هستند، بلکه به عنوان سازمان پرولتاریای صنعتی از لحاظ تاریخی اجتناب ناپذیر می‌باشند، و تحت دیکتاتوری پرولتاریا، تقریباً سراسر این طبقه را دربرمی‌گیرند. این یک نکته بنیادی است، ولی رفیق تروتسکی پیوسته آن را فراموش می‌کند، نه آنرا درک می‌کند و نه آنرا نقطه حرکت خود قرار می‌دهد.... در هر قدم از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا، نقش اتحادیه‌های صنفی دارای اهمیت بزرگی است. ولی نقش‌شان چیست؟ این سازمان یک سازمان دولتی نیست، برای اعمال جبر هم نیست، بلکه برای تربیت است. سازمانی است برای جلب افراد و تعلیم آن‌ها، این سازمان یک مکتب است: مکتب اداره امور، مکتب مدیریت اقتصادی، مکتب کمونیسم.... به همین جهت سخن گفتن از نقش اتحادیه‌های صنفی بدون در نظر گرفتن این حقایق، ناگزیر به بروز یک سلسله اشتباهات می‌انجامد.... باید این نکته را تصریح کنم که ما اگر فعالیت عملی خود و تجربه‌ی خود را، و لو در ابعادی کوچک، به طور مفصل بررسی می‌کردیم، می‌توانستیم از صدها «اختلاف» و اشتباه اصولی زائد که جزوه رفیق تروتسکی مملو از آن‌هاست، پرهیز کنیم. تزه‌ها حاوی تعدادی اشتباهات تئوریک هستند. این رویکردی مارکسیستی به ارزیابی «نقش ووظایف اتحادیه‌های صنفی» نیست، زیرا بدون تعمق در جنبه‌های سیاسی خاص زمان کنونی، بررسی موضوعی با دامنه‌ای چنین گسترده،

غیرممکن است.... شما به توده‌ها امکان نداده‌اید که درباره امور بحث کنند، مطالب را فرا گیرند و درباره آن تعمق کنند. شما بدون این که به حزب امکان کسب تجربه تازه داده باشید، عجله می‌کنید، زیاده روی می‌کنید و فرمول‌هایی می‌سازید که از نظر تئوریک نادرستند» (لنین - اتحادیه‌های صنفی، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی - ۳۰ دسامبر ۱۹۲۰). «پلنوم کمیته مرکزی در ۹ نوامبر. تروتسکی "پیش نویس تزه‌های" خودش را تحت عنوان "اتحادیه‌ها و نقش آتی آنان" ارائه می‌دهد که در آن‌ها از همان سیاست "خانه تکانی" اتحادیه‌ها منتها با پوشش یا آرایشی از عبارات مربوط به یک "بحران حاد" اتحادیه‌ها و وظایف و اسلوب‌های نوین آنان، طرفداری می‌شود.... تزه‌های تروتسکی رد شدند. تزه‌های لینن پذیرفته شدند. قطعنامه مربوطه در شکل نهائی آن با ده رأی موافق در مقابل چهار رأی مخالف به تصویب رسید.... کمیته مرکزی کمیسیون اتحادیه‌ها را انتخاب می‌کند و رفیق تروتسکی نیز جزو آنست. تروتسکی کار در کمیسیون را نمی‌پذیرد و فقط همین اقدام است که اشتباه اولیه رفیق تروتسکی را تشدید می‌کند و سپس به تشکیل فراکسیون می‌انجامد. بدون آن اقدام، اشتباه او (پیشنهاد تزه‌های نادرست)، اشتباهی بسیار ناچیز و از نوعی بود که برای تمام اعضای کمیته مرکزی بدون هیچ استثنائی، پیش آمده است.... هشتمین کنگره شوراها. روز ۲۵ دسامبر تروتسکی "جزوه پلاتفرم" خود را تحت عنوان "نقش و وظایف اتحادیه‌ها" عرضه می‌دارد. تروتسکی از نظر دموکراسی رسمی حق بی چون و چرا داشت که پلاتفرم خود را عرضه دارد، زیرا کمیته مرکزی در روز ۲۴ دسامبر اجازه آزادی مباحث را داده بود. ولی از نظر مصلحت انقلابی، این عمل گامی در راه تشدید همه جانبه اشتباه و ایجاد فراکسیون بر پایه پلاتفرم اشتباه آمیز بود. جزوه تروتسکی از تمام قطعنامه مصوب ۷ دسامبر کمیته مرکزی فقط بخش مربوط به "د موکراسی صنعتی" را نقل می‌کند، ولی چیزی که علیه "بازسازی از بالا" گفته شد نقل نمی‌شود.... تمام محتوی این جزوه از آغاز تا پایان از روحیه "خانه تکانی" اتحادیه‌ها اشباع است.... به عقیده من اوج مباحثات ۳۰ دسامبر، قرائت تزه‌های رودزوتاک بود. واقعاً هم نه رفیق بوخارین و نه رفیق تروتسکی نتوانستند هیچ اعتراضی به این تزه‌ها بنمایند.... این می‌رساند که تمام اختلاف نظرهای تروتسکی ساختگی است» (مقاله لینن: بحران حزب - ۱۹ ژانویه ۱۹۲۱). «فکرش را بکنید: پس از برگزاری دو پلنوم کمیته مرکزی (۹ نوامبر و ۷ دسامبر) که در آن‌ها بحث‌های به طور بی سابقه طولانی، مفصل و داغ پیرامون طرح مقدماتی تزه‌های رفیق تروتسکی و مجموعه مشی مورد دفاع او در زمینه سیاست حزب در قبال اتحادیه‌ها انجام گرفت، یک عضو کمیته مرکزی در میان ۱۹ عضو آن تنها می‌ماند و این عضو در خارج از کمیته مرکزی برای خود گروهی گرد می‌آورد و "کار جمعی" این گروه را به عنوان یک "پلاتفرم" عرضه می‌دارد و از کنگره حزب دعوت می‌کند که "از دو گرایش یکی را انتخاب کند!" اتفاقاً، این امر سوای این واقعیت که رفیق تروتسکی علیرغم به صحنه آمدن بوخارین به عنوان "واسطه" در ۹ نوامبر، وجود دو و فقط دو گرایش را در ۲۵ دسامبر ۱۹۲۰ اعلام می‌کند، افشاگر خیره کننده‌ی نقش حقیقی گروه بوخارین به عنوان دستیاران بدترین و مضرترین نوع فراکسیون‌گرائی است.... در پشت تلاش برای ارائه نظرگاه "تولیدی" (تروتسکی) یا فایق آمدن بر رویکرد یکسونگرانه سیاسی و ترکیب آن

با رویکردی اقتصادی (بوخارین)، این چیزها را میبایم:

۱ - فراموشی مارکسیسم که به صورت تعریف اکلکتیکی و از نظر تئوریک نادرست رابطه میان سیاست و اقتصاد نمایان میشود.

۲ - استتار و یا دفاع کردن از آن اشتباه نمایان شده در سیاست خانه تکانی اتحادیه‌ها، که تمام جزوه پلاتفرم تروتسکی مملو از آنست، اشتباهی که چنانچه به آن اعتراف نشود و تصحیح نگردد، به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد.

۳ - گام به پس در زمینه مسائل صرفاً تولیدی و اقتصادی، در زمینه مسائل مربوط به طریقه افزایش تولید، که در حقیقت گامی به پس در جهت دور شدن از تزه‌های سازنده رودزوتاک است که در آن‌ها وظایف مشخص، حیاتی و مبرم مطرح می‌شوند، به سوی تزه‌های کلی روشنفکرمانه، انتزاعی، "پوچ" و از نظر تئوریک نادرست که تمام آن چیزهائی که دارای بیشترین اهمیت عملی و کاری هستند را به کنار می‌نهند... امروز که ۲۵ ژانویه است، درست یک ماه از موضع‌گیری فراکسیونی رفیق تروتسکی می‌گذرد. اکنون آشکار است که این موضع‌گیری که از نظر شکل نامناسب و از نظر محتوی نادرست است، حزب را از تلاش عملی اقتصادی و تولیدی به سوی تصحیح اشتباهات سیاسی و تئوریک منحرف کرده است. ولی در ضرب المثل قدیمی گفته شده: هیچ ضرری بدون نفع نیست... در طول این یک ماه هم پتروگراد، هم مسکو و هم یک سلسله از شهرهای استان‌ها نشان دادند که حزب به مباحثات پاسخ گفت و مشی نادرست رفیق تروتسکی را با اکثریتی قاطع مردود اعلام کرد» (مقاله لنین: بار دیگر درباره‌ی اتحادیه‌های صنفی، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱). «رفیق تروتسکی اظهار تعجب می‌کند از این که چرا من او را به سبب امتناع از خدمت در کمیسیون، نکوهش می‌کنم. من او را بدین علت نکوهش می‌کنم که این کار اهمیت بسیار دارد، رفیق تروتسکی، اهمیت بسیار زیاد. امتناع شما از شرکت در کمیسیون اتحادیه‌ها، نقض انضباط کمیته مرکزی بود. و وقتی تروتسکی از این مطلب سخن می‌گوید، نتیجه‌ای که از آن به بار می‌آید، بحث نیست، بلکه لرزه بر ارکان حزب است...» (سخنرانی در دهمین کنگره حزب پیرامون اتحادیه‌ها ۱۴ مارس). کنگره با اکثریت قریب به اتفاق نظریه لنینی را در مورد اتحادیه‌ها به تصویب رسانید. کنگره هم چنین قطعنامه‌ای در ارتباط با ممنوعیت فراکسیون بازی در حزب تصویب کرد. در این قطعنامه می‌خوانیم: «حتی پیش از بحث‌های عمومی حزب در مورد اتحادیه‌های کارگری، روشن شده بود که نشانه‌های معینی از فراکسیون‌یسم در حزب به چشم می‌خورد، یعنی، پیدایش گروه‌هائی با پلاتفرم خودشان و تمایل به صف بندی تا اندازه مشخصی و ایجاد انضباط گروهی برای خودشان. ضروری است که همه کارگران آگاه، به روشنی زیان و ناروا بودن هر گونه فراکسیون‌یسم را درک کنند. فراکسیون‌یسم، به ناگزیر، در عمل، به کار غیر دوستانه و نیز تلاش‌های شدید و مکرر دشمنان حزب حاکم، که خودشان را به آن نزدیک کرده‌اند تا اختلاف در آن را عمیق‌تر کنند و از این اختلاف برای مقاصد ضد انقلابی‌شان بهره‌برداری کنند، منجر می‌شود... کنگره انحلال فوری و بدون استثنای همه گروه‌هائی را که بر مبنای هر پلاتفرمی شکل گرفته‌اند، مقرر می‌کند، و به همه سازمان‌ها

دستور می‌دهد که شدیداً مراقب باشند تا از هیچ جلوه‌ای از فراکسیون‌یسم به هیچ شکلی چشم‌پوشی نشود. خودداری از اجرای این قطعنامه‌ی کنگره، متضمن اخراج قطعی و فوری از حزب خواهد بود». آیا تروتسکی، دست از تخریب در حزب برداشت؟ نه. او برای مدتی به دوروی شدید دست یازید. در حالی که در گوشه و کنار و در مجامع مخفی دست ساخته خود به تبلیغات و حتی فتنه علیه کمیته مرکزی و حزب مشغول بود، هرگاه که در کمیته مرکزی یا مجامع رسمی حزبی به سؤال و موآخذ کشیده می‌شد، همه چیز را انکار می‌کرد.

در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، لنین درگذشت. تروتسکی به فوریت دست به کار شد و در محافل در بسته ضد حزبی و از طریق دوست و هم نظر آمریکائی خود بنام ایستمن مدعی شد که لنین در آخرین نامه‌ها و توصیه‌هایش به کمیته مرکزی، خواهان برکناری استالین از مقام دبیر کلی حزب و جایگزینی او با تروتسکی شده است. استالین در دهمین کنگره حزب، همان کنگره‌ای که تروتسکی به خاطر نظریه ضد مارکسیستی درباره اتحادیه‌های صنفی و هم چنین اقدام به فراکسیون‌یسم، شدیداً مورد انتقاد لنین قرار گرفته بود، با پیشنهاد لنین به سمت دبیر کل حزب انتخاب شده بود. آن نامه‌ها که بعدها عده‌ای بر آن نام "وصیت نامه لنین" نهادند، خطاب به کمیته مرکزی بود و برای انتشار بیرونی نبود. دارودسته تروتسکی آن نامه‌ها را از طریق ایستمن آمریکائی در کتابی به نام "بعد از مرگ لنین" به چاپ رساند. دارودسته تروتسکی، سند درونی حزبی را به انتشار عمومی رساند که تخلفی بزرگ و اقدامی ضد حزبی بود. با وجود این که این نامه‌ها در کمیته مرکزی و کنگره ۱۳ حزب طرح شده بودند، تروتسکی سالیانی بعد، در تبعید، به دروغ مدعی شد که: «استالین دست بالا شاید در بایگانی‌اش به "وصیت‌نامه‌ی" لنین برخورده باشد که آن را از حزب و پرولتاریای بین‌المللی پنهان می‌دارد» (زندگی من). واقعیت کاملاً خلاف آن چیزی است که تروتسکی بعدها مدعی شد. پس از انتشار بیرونی سند حزبی، تروتسکی برای فریب کمیته مرکزی و اعضای صدیق و راستین حزب، مجبور به انتشار یک اطلاعیه بیرونی شد که در شماره ۱۶ نشریه "بلشویک" در سال ۱۹۲۵ به چاپ رسید. بخشی از این اطلاعیه به قلم تروتسکی چنین است: «ایستمن در به اصطلاح کتاب خود می‌گوید که کمیته مرکزی یک سری اسناد خیلی مهم را، اسنادی که لنین در آخرین لحظات حیات خود نوشته - نامه‌های او درباره مسایل ملی و... و یا همان "وصیت نامه" لنین - را از حزب "مخفی" نگهداشته است. ولی این یک اتهام به کمیته مرکزی حزب ماست. به زعم ایستمن، گویا ولادیمیر ایلیچ این نامه‌ها را برای رسانه‌ها نوشته بود! حال آن که این نامه‌ها حاوی توصیه‌هایی درباره‌ی مسایل داخلی حزب هستند و از این جا معلوم که ادعای ایستمن در این ارتباط اصلاً حقیقت ندارد. از قضا ولادیمیر ایلیچ در دوران بیماری خود، تنها با نهادهای رهبری حزب تماس داشت و پیشنهادها و نامه‌های خود را فقط از این طریق برای کنگره می‌فرستاد. شکی نیست که این نامه‌ها، که تمام آن‌ها در اختیار نمایندگان کنگره ۱۳ حزب قرار گرفتند، مثل همیشه بر روی تصمیمات حزبی، اثرات قابل فهمی داشته‌اند. اما عدم انتشار آن‌ها به این خاطر بود که نگارنده، این نامه‌ها را برای رسانه‌ها ننوشته بود. به علاوه، ولادیمیر ایلیچ اصلاً هیچ "وصیت نامه"‌ای از خود به جای نگذارده است، چون روابطی که نامبرده با حزب داشت و یا

مناسبات داخلی حزب به طریق اولی اصلاً لزوم تهیه یک چنین "وصیت نامه"ی را یجاب نمیکرد. ولی در رسانه‌های مهاجران و یا همان مطبوعات بورژوائی - منشویکی خارج از کشور، وقتی از "وصیت نامه" صحبت می‌کنند، در واقع به یکی از همین یادداشت‌های ولادیمیر ایلیچ اشاره دارند که حاوی توصیه‌های نامبرده درباره مسایل درونی تشکیلات حزبی هستند... کنگره ۱۳ حزب توجه زیادی به این یادداشت‌ها کرده و به تناسب اوضاع و احوال جاری تصمیماتی هم درباره آن‌ها اتخاذ نمود. پس با این تفصیل، تمامی داد و قالی که درباره "وصیت‌نامه" مخفی و ساختگی به راه افتاده، افتراهائی خصمانه هستند که نه با تمایلات ولادیمیر ایلیچ و نه با منافع حزبی که او خود آن را به وجود آورده، قرابتی دارند» (نامه تروتسکی چاپ شده در شماره ۱۶ نشریه "بلشویک" به تاریخ اول سپتامبر ۱۹۲۵). دورویی تا چه حد!! ماکیاولیسم چنین مواضع ضد و نقیضی و مقتضی با منافع لحظه‌ای را توجیه میکند، چه این که، بنا بر اعتقاد تروتسکی - وسیله را فقط هدف می‌تواند توجیه کند.

تروتسکی از اخلال در حزب دست برنمیداشت و در همان حالی که مباحث حل شده برای حزب و یا برنامه‌های در دستور کار را مجدداً به جدل می‌گذاشت، مخفیانه به تقویت فراکسیون خود در داخل و خارج از حزب ادامه میداد. یکی از مسایلی که حزب را برای مدتی درگیر کرد، بحث امکان ساختمان سوسیالیسم در شوروی بود. او در این باره مقالات می‌نوشت و جلسات مخفیانه تشکیل می‌داد تا در امکان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و پیشروی برنامه‌های حزب تأخیر به وجود آید. اما زمانی که اکثریت قاطع حزب علیه او برخاست و در سال ۱۹۲۶ فقط اندکی بیش از نیم درصد رأی آورد به یک باره مدعی شد که:

«سؤال ۱۰ - آیا درست است که اپوزیسیون، امکان ساخت سوسیالیسم در کشورمان را نفی میکند؟

(پاسخ) - این اتهام نادرست و متکی به فرموله کردن نادرست خود مسأله است.... اپوزیسیون عمیقاً معتقد به پیروزی سوسیالیسم در کشورمان است» (مقاله تروتسکی: اپوزیسیون روسیه - پرسش‌ها و پاسخ‌ها). ناگفته نماند که پس از اخراج از کشور شوراهای مجدداً همان نظریه واقعی خود را دنبال کرد، که نتیجه‌اش همان بود که در بخش پیشین خواندیم. تروتسکی مدتی بعد تلاش کرد خود را "پرچم دار" مبارزه با بوروکراسی نشان دهد و حزب را متهم به بی توجهی می‌کرد. این ادعا در حالی بود که همدستان تروتسکی، بدترین بوروکرات‌های بالا مقام بودند و همان طور که در پیش دیدیم، علاوه بر بوروکراسی، در خرابکاری نیز دست داشتند. به مبارزه علیه بوروکراسی همواره از سوی لنین، استالین و کمیته مرکزی اشاره شده بود، و لیکن در کشوری که با جنگ داخلی و ده‌ها معضل اقتصادی و سیاسی درگیر بود، موفقیت نمی‌توانست به فوریت باشد. استالین در کنگره‌ی پانزدهم، این چنین به معضل بوروکراسی اشاره میکند: «در این که عناصر بوروکراتیسم هم در دستگاه دولتی، هم در دستگاه کئوپراتیفی و هم در دستگاه حزبی ما وجود دارد نمی‌توان تردیدی داشت و نیز این که، مبارزه با عناصر بوروکراتیسم ضروری است و این که این وظیفه تا وقتی که قدرت دولتی و دولت وجود دارد، پیوسته در مقابل ما خواهد بود، نیز خود واقعیتی است.... نقطه‌ی

ضعف دستگاه دولتی ما کدام است؟ وجود عناصر بوروکراتیک در آن، که کار آن را خراب کرده و مختل می‌سازند. برای طرد بوروکراتیسم از این دستگاه - که در ظرف یکی دو سال عملی نیست - باید دستگاه دولتی را به طور سیستماتیک بهبود بخشید، آنرا به توده‌ها نزدیک ساخت، آن را با افراد نوینی که به راه طبقه کارگر وفادار باشند، نو ساخت و سازمان آن را طبق روح کمونیسم تغییر داد، نه این که منهدم و بی اعتبارش ساخت» استالین پس از اشاره به نمونه‌هایی از این بوروکراسی که به کارگران و دهقانان، لطمه زده است، نتیجه‌گیری می‌کند: «رفقا آخر این برای ما ننگ است! چگونه می‌توان یک چنین افتضاحی را تحمل نمود؟ وظیفه‌ی حزب آنست که ضمن مبارزه علیه بوروکراتیسم و در راه بهبود دستگاه دولتی، در عین حال یک چنین افتضاحاتی را در کار عملی ما، که هم اکنون از آن‌ها سخن راندم، با آهن گذاخته ریشه سوز نماید.... بهترین وسیله علیه بوروکراتیسم عبارت از ارتقاء سطح فرهنگی کارگران و دهقانان است. می‌توان به بوروکراتیسم در دستگاه دولتی بد گفت و بر آن تاخت، می‌توان بوروکراتیسم موجوده در دستگاه در پراتیک ما را رسوا ساخت و به تخته‌های ننگ و افتضاح کوبید، ولی مادام که توده‌های وسیع کارگران به سطح معینی از فرهنگ دسترسی نیابند که در نتیجه‌ی آن امکان و تمایل و قابلیت کنترل دستگاه دولتی از پائین، یعنی با نیروی خود توده‌های کارگری پدید آید، بوروکراتیسم هم علیرغم همه‌ی این‌ها برجای خواهد بود. از این رو تکامل فرهنگی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش دهقان.... مقدم بر هر چیز از لحاظ تحصیل ورزیدگی و قابلیت برای شرکت در امر اداری کشور، اهرم اساسی بهبود دستگاه دولتی و هردستگاه دیگری است». دیدیم که تشکیل فراکسیون در کنگره دهم با ابتکار لنین، ممنوع اعلام شد و لیکن تروتسکی، هیچ‌گاه از این اقدام ضد حزبی خود دست برداشت. زمانی که کمیته مرکزی پس از مرگ لنین به این تخریب در درون حزب پی برد، تروتسکی چون همیشه برای فریب توده‌ها، دست به حاشا زد و در ۲۶ ماه مه ۱۹۲۴ در کنگره سیزده بیان داشت: «این بحث که من موافق تشکیل گروه‌ها بودم، صحیح نیست.... من هیچ‌گاه به آزادی گروه‌ها در درون حزب معتقد نبوده‌ام و اکنون هم به آن معتقد نیستم، چون در شرایط تاریخی حاضر، گروه‌ها نام دیگری برای جناح‌ها می‌باشند.... من هیچ‌گاه به این امر که تشکیل گروه‌ها آزاد، اما تشکیل جناح‌ها غیر مجازند، اعتقاد نداشته و هیچ‌کجا چنین چیزی نگفته‌ام. برعکس هر گاه فرصت بحث برایم پیش آمد، کراراً گفته‌ام که قائل شدن وجه تمایز بین گروه‌ها و جناح‌ها مجاز نیست». تروتسکی دروغ گفت و باز فریب را در نظر داشت. او نام گروه و جناح و فراکسیون را به اپوزیسیون تغییر داد. در زمانی که از شوروی اخراج شد، ضرورتی نداشت بر اقدام ضد حزبی خود در برابر کمیته مرکزی حزب و نمایندگان کنگره پرده پوشد. برعکس او می‌خواست به دیگران نشان دهد که دارای قدرتی فزون در شوروی بوده و گویا اختیار هر کاری را داشته است. این‌هم اقرار او در “زندگی من” راجع به زمان پیش از اقدام به تظاهرات ضد حزبی در ۱۹۲۷: «به زودی عیان شد که ما به عنوان فراکسیون، به راستی قوی‌تر شده بودیم». منطق ماکیاولیستی او حکم می‌کند که به حزب و توده‌های اتحاد جماهیر شوروی دروغ بگوید و مخفیانه در پی براندازی سوسیالیسم باشد. خانم روت فیشر، زمانی یک کمونیست سرشناس آلمانی و در سال‌های ۲۴ - ۱۹۲۲ عضو هیأت

رئیس کمیته ترروتسکی گرایش پیدا کرد و در اقدامات خرابکارانه او نقش داشت. روت فیشر به هنگام حاکمیت نازی‌ها به آمریکا رفت و تا اواخر دهه‌ی سی با ترروتسکیست‌ها همکاری داشت، سپس از ترروتسکی برید، به موضع علنی ضد کمونیستی درغلطید و حتی در کمیسیون نفتیش عقاید کمونیست‌های آمریکائی شرکت کرد. او در کتاب "خاطرات" خود یاد آورمی شود که در سال ۱۹۲۶ در شوروی بوده و در سازماندهی "مقاومت" علیه "رژیم مستبد" شرکت داشته است. او از برنامه ریزی یک "کودتا" سخن می‌گوید و می‌نویسد که «رهبران بلوک رفته رفته به مشخص کردن گام‌های آخر می‌پرداختند» و درباره یک نشست فراکسیون ترروتسکی گزارش می‌دهد: «این نشست عمدتاً در مورد مسائل تکنیکی بود که می‌بایست بین دو رهبر یعنی ترروتسکی و لاشه یووویچ حل می‌شد. از آن جایی که لاشه یووویچ در مقام دومین فرمانده ارتش سرخ، هنوز دارای موقعیت رسمی و قانونی بهتری بود، موظف شد طرح اقدامات نظامی علیه استالین را آماده کند». برنامه کودتا تنها در سطح گفتگو باقی ماند و اجرانشد، ولی برگزاری جلسات مخفیانه ضد حزبی ادامه داشت. در کتاب "زندگی من" ترروتسکی با غرور تمام به این اقدام ضد حزبی خود چنین اشاره میکند: «در حزب این تمایل بیدار شده بود که صدای مخالفان شنیده شود. این کار فقط از طریق غیر قانونی ممکن بود. در بسیاری از نقاط و مسکو، جلساتی سری از کارگران زن و مرد و دانشجویان تشکیل میشد که در آن‌ها از بیست تا دویست نفر برای شنیدن سخنان نماینده‌ای از مخالفان شرکت می‌کردند. من در اثنای روز به دو، سه و گاهی چهار جلسه از این نوع می‌رفتم». روشن است که این جلسات برای طرح ریزی یک توطئه بود و نه برای توضیح مواضع سیاسی مخالفین حزبی. امکان توضیح نظرسیاسی ترروتسکی و دیگران همیشه وجود داشت. ترروتسکی و زینویف نظرات خود را در نشریات می‌نوشتند و حتی در همان سال نظر مشترک آن‌ها در حزب به بحث عمومی نهاده شد که تنها چهار هزار نفر به آن رأی دادند.

در همان زمان، نظر کمیته مرکزی ۷۲۴ هزار رأی آورد. یک جمع کم‌تر از یک درصد تلاش داشت نظر خود را به بیش از ۹۹ درصد تحمیل کند و از این رو به برگزاری جلسات مخفی ضد حزبی اقدام می‌کرد. این جلسات که عمدتاً با شرکت ایادی سفیدها، منشویک‌ها و سایر عناصر ضد کمونیست تشکیل میشد، وظیفه یک شورش عمومی را داشت. ترروتسکی که از امکان قدرت‌گیری در حزب نا امید شده بود، برنامه شورش را می‌ریخت. روز مناسب، دهمین سالگرد انقلاب تشخیص داده شد، و با این تصور باطل که کارگران شرکت کننده در راه پیمائی، هم زبان و همراه با ترروتسکی خواهند شد. هنگامی که چند صد نفر ضد کمونیست، اعلامیه‌هایی را که در چاپخانه‌ی سفیدها چاپ شده بود، پخش می‌کردند، توسط توده‌های کارگری وفادار به شوراها دستگیر و به مقامات امنیتی تحویل داده شدند. ترروتسکی دچار توهم شده بود و می‌پنداشت که کارگران مسکو و لنینگراد و سایر مناطق به توطئه‌ی او پاسخ مثبت خواهند داد، ارتش به یاری او خواهد شتافت، بر اریکه قدرت خواهد نشست و به قول‌هایی که به سازمان جاسوسی آلمان داده است، عهد وفا خواهد کرد.

قول و قرارهای ترروتسکی با آلمان و سایر کشورهای امپریالیستی پس از تبعید او از شوروی شروع

نشد. بنا بر اعتراف دستیاران او در دادگاه‌ها، این همکاری‌های متقابل از سالیانی پیش، آغاز شده بود. در اوائل ۱۹۲۲ یکی از دوستان قدیمی تروتسکی بنام نیکلای کرسینسکی با سمت سفیر شوروی وارد آلمان شد. او در مدت اقامت در برلین با ژنرال هانس فون زکت آشنا شد. ژنرال آلمانی در یک ملاقات به کرسینسکی فهماند که دولت آلمان به همکاری با اپوزیسیون تروتسکی در شوروی تمایل دارد. کرسینسکی بنا بر اعتراف خود، در سفر به مسکو، آن گفته‌ی ژنرال آلمانی را با تروتسکی در میان می‌گذارد. تروتسکی موافق ارتباط مخفیانه با آلمان و دریافت کمک‌های مالی می‌شود. نتیجه از این قرار است: «من موضوع را برای ژنرال زکت تعریف کردم و مبلغ ۲۵۰ هزار مارک طلا را پیشنهاد نمودم. ژنرال زکت پس از مشاورت با همکار خود، رئیس ستاد ارتش، هازه، در اساس با پیشنهاد من موافقت کرد و در ازای آن از ما خواست که اطلاعات مهم نظامی با مضمون محرمانه - نه به صورت دائمی - از طریق من یا تروتسکی در مسکو در اختیار او گذاشته شود. در ضمن جهت گرفتن ویزا برای افرادی که آن‌ها می‌خواستند به عنوان جاسوس به روسیه بفرستند، از ما تقاضای کمک کرد. این پیشنهاد ژنرال زکت مورد قبول واقع شد و در سال ۱۹۲۳ پیمان منعقد شد میان ما به عمل درآمد» (از اعترافات کرسینسکی در دادگاه مسکو). تروتسکی در بهار ۱۹۲۶ تحت عنوان معالجه پزشکی، عازم برلین شد. تروتسکی در این مورد در «زندگی من» می‌نویسد: «مسأله مسافرت به خارجه در دفتر سیاسی مورد گفتگو قرار گرفت. دفتر سیاسی تصمیمی گرفت به این محتوی: طبق اطلاعاتی که دفتر سیاسی در دست دارد و بنابه مجموعه‌ی موقعیت سیاسی، مسافرت من بی نهایت خطرناک است، ولی تصمیم نهائی را به خود من واگذار می‌کنند... بی شک دفتر سیاسی ابا داشت که، در صورتی که در خارجه حادثه‌ای برای من رخ دهد، در برابر حزب از این بابت مسئولیتی بپذیرد... این مطلب هم ممکن است که دفتر سیاسی بیم داشت، من در خارجه با اپوزیسیون سیاسی رابطه‌ی محکم‌تری برقرار سازم. در هر حال پس از مشورت با دوستانم، تصمیم به سفر گرفتم». تروتسکی پس از توضیح چگونگی اقامت‌اش در برلین و در بیمارستان، می‌نویسد که یک هفته پیش از بازگشت به مسکو، متوجه می‌شود که بیمارستان در محاصره پلیس درآمده است و علت این که: «پس از چند دقیقه یکی از کارمندان پلیس به اتاق من آمد و به کرسینسکی گفت، پلیس به علت این که خبر توطئه سوء قصدی را شنیده، به این اقدامات امنیتی دست زده است... با کرسینسکی قرار گذاشتم که فوراً به ساختمان وزارت مختار شوروی منتقل شوم. پلیس، راه خیابان جلو کلینیک را بسته بود. موقع انتقال، اتومبیل‌های پلیس همراه من بودند». از این نقل قول، می‌توان به سه مورد بحث برانگیز اشاره کرد. یکم: بنا بر ادعای تروتسکی در مورد سوء قصد به وی از طریق گارد سفید، که هیچ‌گاه چگونگی آن روشن نشد، چه علتی ضرورت ترک کلینیک را و حرکت فوری به همراهی پلیس آلمان را ایجاب می‌کرد. محافظت در بیمارستان نیز امکان داشت. آیا مذاکرات محرمانه با مأموران امنیتی آلمان در حال حرکت به سوی وزارت مختار شوروی، به دور از چشم اغیار از جمله پزشکان و پرستاران و کارمندان سفارت شوروی، یکی از علل این تغییر فوری محل بوده است؟ دوم اینکه: تروتسکی در همان سال و پیش از آن، به وجود شدید «خفقان وحشتناک» (زندگی من) در شوروی اشاره دارد.

این چگونه «خفقان وحشتناک» است که بزرگترین دشمن حزب و کمیته مرکزی، اجازه می‌یابد به خارج از کشور مسافرت کند و «در خارجه با اپوزیسیون سیاسی رابطه‌ی محکم‌تری برقرار» سازد؟ آیا همین نقل قول از تروتسکی نشانی از چرند گویی او در مورد «خفقان وحشتناک» نیست؟ اما نکته‌ای مهم‌تر در این بخش از نقل قول نهفته است. پس سوم این که: برمبنای اقرار شخص تروتسکی، او با اپوزیسیون خارج از کشور در آن زمان - ۱۹۲۶ - رابطه‌ی محکمی داشته است و «دفتر سیاسی بیم داشت» که آن «رابطه محکم‌تر» شود. گویند، دروغگو کم حافظه است و این گفته درباره تروتسکی نیز صادق است که بعداً تلاش کرد، ارتباط خود با اپوزیسیون خارج از کشور را غیر واقعی اعلام کند. هر کودک دبستانی می‌داند که تفاوت کلمات «محکم» و «محکم‌تر» در چیست و مسلماً تروتسکی نیز که با ادبیات آشنائی زیادی داشته به تفاوت معنائی این دو کلمه آگاه بوده است. او ناخواسته اقرار می‌کند. در آن زمان، اپوزیسیون خارج از کشور شامل عناصر گارد سفید، منشویک‌ها، کادتها و سایر عناصری می‌شد که علیه انقلاب جنگیده یا توطئه کرده بودند. تروتسکی با کدام یک از این‌ها به قول خود «رابطه محکم» داشته است؟ از جمله می‌توان از بوریس ساوینکف، سوسیال رولوسیونر تروریست که در خدمت سازمان جاسوسی انگلستان درآمده و در تماس و همکاری مستقیم با سیدنی ریلی، جاسوس کار کشته انگلیسی در شوروی، بود، نام برد. وینستون چرچیل که در آن زمان، از کسانی بود که مستقیم و غیر مستقیم در تلاش سرنگونی شوروی، دستی در کار داشت در کتاب خود تحت عنوان «بزرگان معاصر» می‌نویسد: «در ژوئن ۱۹۲۴ کامنف و تروتسکی با پافشاری از او (ساوینکف) خواستند، که به روسیه بازگردد». ساوینکف به شوروی رفت، ولی دستگیر شد. تروتسکی هم چنین با یاکوب بلیومکین، شخصی که گراف میرباخ، سفیر آلمان در شوروی را در سال ۱۹۱۸ ترور کرد تا از قرارداد صلح با آلمان جلوگیری و جنگ ادامه پیدا کند، ارتباط فشرده داشت. بلیومکین در زمان اقامت تروتسکی در ترکیه، محافظ مخصوص وی بود و از طرف تروتسکی برای ترور و خرابکاری روانه شوروی شد که به هنگام ورود مخفیانه، شناسائی و در تیراندازی کشته شد. بازگردیم به ادامه موضوع اصلی.

کرستینسکی در مورد قرارداد با آلمان، از جمله چنین گفت: «در آن زمان برای ما دریافت پول به صورتی مرتب امری عادی شده بود. این پول‌ها خرج سازماندهی تشکیلات و تکثیر کتاب‌ها و غیره و غیره... تروتسکیست‌ها که در کشورهای مختلف فعالیت داشتند، می‌شد. در سال ۱۹۲۸ زمانی که مبارزه‌ی تروتسکیست‌ها در همه‌ی زمینه‌ها، چه در مسکو و چه در میان گروه‌هائی مشابه آن، علیه رهبری حزب به اوج خود رسیده بود، زکت پیشنهاد داد که اطلاعات جاسوسی، که تا آن زمان نه به صورتی دائمی، بلکه به صورتی نامنظم، برای او فرستاده میشد، باید نظم بیشتری به خود گرفته و با در نظر گرفتن زمان‌های معین به او ارسال شود، و در ادامه، دولت تروتسکی باید متعهد شود که اگر... قدرت را به دست آورد، باید قبل از هر چیز نه تنها منافع دولت سرمایه‌داری آلمان را در مورد دادن امتیاز و اجازه‌ی فعالیت شرکت‌های آلمانی، بلکه باید در مورد قراردادهای از نوع دیگر نیز در نظر گیرد. پس از این که من با تروتسکی مشورت کردم، به ژنرال زکت جوابی مثبت داده و پس از آن مبادله‌ی اطلاعات میان ما از حالت پراکندگی سابق درآمده و شکل منظم‌تری را به خود گرفت.

ما ضمانتی شفاهی نیز در رابطه با قراردادهای پس از یک جنگ احتمالی در آینده را هم داده و به گرفتن کمک مالی ادامه دادیم. از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۰ ما سالانه ۲۵۰ هزار مارک طلا و در مجموع ۲ میلیون مارک طلا دریافت کردیم». کرسینسکی اعترافات خود را چنین ادامه می‌دهد: «از پایان ۱۹۲۷ تا پایان ۱۹۲۸ تقریباً به مدت ده ماه در جریان پرداخت پول، به دلیل این که تروتسکیسم شکست خورده بود و من منزوی شده بودم، وقفه ایجاد شد. چیزی در مورد نقشه‌های تروتسکی نمی‌دانستم و دستورالعمل و اطلاعات جاسوسی نیز از او دریافت نکردم. این جریان تا اکتبر سال ۱۹۲۸ ادامه پیدا کرد، تا این که من نامه‌ای از تروتسکی که در آن زمان در آلمان‌ها تبعید به سر می‌برد، دریافت کردم... این نامه حاوی دستورالعمل‌های تروتسکی بود. بر اساس آن‌ها من می‌باید پول را از آلمانی‌ها دریافت کرده و سپس به من پیشنهاد داده بود که آن‌ها را یا به مسکو منتقل کنم و یا به رفقای فرانسوی او، رومر، مادلین پاز و دیگران بدهم. من با ژنرال فون زکت تماس گرفتم. ژنرال فون زکت در آن زمان از کار خود کناره‌گیری کرده بود و هیچ مسئولیتی در هیچ زمینه‌ای نداشت. او تمایل نشان داد که با هم‌راستایان صحبت کرده و پول را فراهم آورد. در آن زمان هم‌راستایان ریاست کل قوای نظامی را به عهده داشت». در بخش پیشین مواردی دیگر از اعترافات کرسینسکی که درباره خیانت‌های خودش و تروتسکی در دهه ۱۹۲۰ سی می‌باشد، آورده شده است.

کریستیان راکوفسکی، یکی از دیگر کسانی بود که در جریان همکاری تروتسکی با نیروهای امپریالیستی، در زمانی که تروتسکی در شوروی و دارای مسئولیت‌های حزبی و اداری بود، قرار داشت. راکوفسکی در سال ۱۹۲۴ به عنوان نماینده شوروی برای برقراری روابط دیپلماسی با انگلستان و فرانسه منصوب شد. این رابطه تنها تا اکتبر همان سال در انگلستان ادامه داشت و او سپس از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ در مقام سفیر شوروی در فرانسه بود. در همان اوان اقامت راکوفسکی، دو تن از افسران سازمان جاسوسی انگلستان به نام‌های کاپیتان آرمسترانگ و کاپیتان لوکهارت، با وی در دفتر کارش ملاقات کردند. آن‌ها به او گفتند: «می‌دانید که ما چرا با ورود شما به لندن موافقت کردیم؟ ما پس از گرفتن اطلاعات از آقای ایستمن راجع به شما متوجه شدیم که شما به گروه تروتسکی تعلق داشته و مورد اعتماد او هستید. تنها به استناد بر این اطلاعات، دستگاه جاسوسی ما، شما را به عنوان سفیری معتبر در کشور پذیرفته است» (از اعترافات راکوفسکی در دادگاه مسکو - ۱۹۳۸). از این اعتراف چنان مستفاد می‌شود که تروتسکیست معروف، ایستمن، در آن زمان، در ارتباط با سازمان‌های جاسوسی بوده است. راکوفسکی در بازگشت به مسکو، جریان آن ملاقات را به اطلاع تروتسکی رسانید. بنا بر اعتراف راکوفسکی، تروتسکی پس از چند روز تعمق، به او گفت: «با سازمان جاسوسی انگلستان ارتباط برقرار کند». راکوفسکی در سال ۱۹۲۵ به عنوان سفیر شوروی در فرانسه، منصوب شد. در پی ملاقاتی با تروتسکی در مسکو، دریافت کمک مالی از سرمایه‌داران فرانسوی مخالف شوروی، یکی از مباحث بین آن دو بود. راکوفسکی در دادگاه مسکو گفت: «من وکیل نیکل را در روژه ملاقات کردم. نیکل فردی است مهم و با نفوذ از اهالی شمال و از هواداران دست راستی جمهوری خواهان. من

در مورد امکانات و دورنمای پیروزی اپوزیسیون از او سؤال کردم، در مورد این که او می‌توانست بر روی کمک سرمایه‌داران فرانسوی که سیاستی تهاجمی علیه اتحاد جماهیر شوروی دارند، حسابی باز کند یا نه. او پاسخ داد: البته بیش‌تر از آن چیزی که حساب می‌کنید... ولی این در اصل به دو امر بستگی دارد. اولاً، اپوزیسیون باید به نیروئی تبدیل شود که بتوان بر روی آن حساب کرد، و دوماً، تا چه اندازه‌ای اپوزیسیون می‌تواند به سرمایه‌های فرانسوی‌ها اجازه‌ی فعالیت دهد. دومین مکالمه را در پاریس و در سال ۱۹۲۷ با عمده فروش بزرگ حبوبات، فرد با نفوذی به نام وکیل لوئی دریفوز داشتم. من باید اذعان کنم که گفتگوها و نتایج حاصله از آن شباهت بسیاری به گفتگوهای من با نیکل داشت.» راکوفسکی در ارتباط با توطئه سال ۱۹۲۷ از مقام خود معزول و از حزب اخراج گردید. او در سال ۱۹۳۴ کارمند سازمان‌های بهداشتی شده بود و در همین سال به همراه هیأتی برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ، عازم ژاپن شد. او در سفر به توکیو، حامل نامه‌ای از پیاتاکف برای یورنف، سفیر شوروی در ژاپن، بود. یورنف، تروتسکیست بود که در ارتباط با سازمان جاسوسی ژاپن نیز فعالیت می‌کرد. راکوفسکی در دادگاه اعتراف کرد که در ساختمان صلیب سرخ توکیو، یکی از کارمندان ژاپنی با او تماس برقرار کرده و خواهان کسب اطلاع از اوضاع شوروی می‌شود. جاسوس ژاپنی از سابقه تروتسکیست بودن راکوفسکی اطلاع داشت و خلاصه این که: «تمام داستان از این قرار بود که آن‌ها می‌خواستند من را، در سازمان جاسوسی ژاپن استخدام کنند.» راکوفسکی جریان ملاقات را به یورنف، سفیر شوروی، اطلاع می‌دهد و پاسخ دریافت میکند که: «نیازی به تردید نیست. کار از کار گذشته و آب رفته دیگر به جوی باز نمی‌گردد.» راکوفسکی در ادامه اعترافات خود، توضیح می‌دهد که چند روز بعد یک افسرده بالای سازمان جاسوسی ژاپن با وی تماس می‌گیرد و خواهان دریافت اطلاعات در آینده از کشاورزی اشتراکی، راه آهن، معادن و صنایع و به خصوص صنایع مستقر در شرق اتحاد جماهیر شوروی می‌شود و رابط نیز شخصی به نام دکتر نایدا، یکی از منشی‌های هیأت صلیب سرخ، معین می‌گردد. یورنف، پس از کسب اطلاع از راکوفسکی اظهار داشت که: «ما در چنان مخمصه‌ای گیر کرده‌ایم که آدم بعضی وقت‌ها نمی‌داند، چه طور باید رفتار کند... آدم می‌ترسد که با عملی کردن یکی از نقشه‌ها، نقشه دیگری را خراب کند. برای مثال بین ژاپن و انگلستان بر سر مسأله‌ی چین اختلاف نظر بروز کرد. هم زمان ما باید با هر دو سازمان امنیتی این دو کشور ارتباط داشته باشیم، و جالب این که ما باید میان تمام این بلبشوها، راه درست را انتخاب کنیم.» راکوفسکی اعتراف می‌کند که چنین، پاسخ داده است: «ما تروتسکیست‌ها در حال حاضر با سه ورق بازی می‌کنیم: آلمانی‌ها، ژاپنی‌ها و انگلیسی‌ها. کاری که ما باید انجام دهیم، اینست که همه چیزمان را در معرض خطر قرار دهیم و وقتی که در انجام مأموریتی ماجراجویانه موفق شدیم، این دولتمردان بزرگ هستند که برایشان کف زده می‌شود.» در یکی از جلسات دولت ژاپن، ژنرال سوگییاما، وزیر جنگ، اطلاعاتی را در مورد گنجایش راه آهن‌های شوروی بازگو می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که: «در شوروی جریاناتی هستند که مخالف دولت شوروی می‌باشند و ما این اطلاعات را از طریق آن‌ها به دست آورده‌ایم.» (درج در روزنامه میاکو - توکیو به تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۳۷). از راکوفسکی یک

ندامت نامه تحت عنوان "هیچ عفوی روا نیست" در نشریه پراودا به تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۳۶ به چاپ رسید که در ضمن ابراز تأسف از اعمال ضد شوروی خود، از تروتسکی به عنوان "مأمورگشتاپو" نام برده بود.

گفته شده است که خیانتکاران، نه زائیده بلکه ساخته می‌شوند. چه عواملی سبب خیانت گسترده تروتسکی شدند. آیا جاه طلبی او علت اصلی بود؟ آیا خود شیفتگی‌اش علت اصلی بود؟ آیا درک نادرست‌اش از مارکسیسم او را ابتدا به کجراه و سپس به خیانت کشانید؟ و... مسلماً هر یک از آن‌ها نقش داشته‌اند. وظیفه ما بررسی روانکاوانه تروتسکی نیست. چه این که او، نه اولین خائن به سوسیالیسم بوده است و نه آخرین نفر، شاید یکی از معروف‌ترین باشد ولی نمونه‌هایی چون او اندک نبوده‌اند. این عناصر به طبقه کارگر به عنوان نردبان ترقی خود می‌نگرند. اگر نگاهی به اطراف افکنیم، نمونه‌های امروزی چنین افرادی را، هرچند با شهرت جهانی اندک‌تر، می‌بینیم. در آلمان آقائی به نام تویفل وکیل دادگستری، زمانی در رهبری "حزب کمونیست آلمان" (طرفدار سیاست تن‌سیاتو پن در چین) بود، و امروزه از اعضای رهبری حزب فاشیستی آلمان، ان. پ. د. می‌باشد. موسولینی، زمانی اندک، سوسیال دموکرات بود. گوبلز در ابتدای جوانی، برای چند گاهی به دور تجمعات کمونیستی می‌پلکید، که البته بدان جا راه داده نشد. تروتسکی هیچ‌گاه به کمونیسم باور نداشت. او می‌پنداشت که از این طریق به جاه و مقامی بالاتر از همه خواهد رسید. خود شیفتگی و جاه طلبی او، یکی از علل گرایش‌اش به مارکسیست‌ها شد. او مدتی با نارودنیک‌ها کار کرد و به قول خودش: «به همین علت که مارکسیسم یک سیستم کامل است، از آن روی گردان بودم» (زندگی من). او متوجه شد که از طریق نارودنیک‌ها، راه به جایی ندارد. تروتسکی دارای هوش و ذکاوت خاصی بود و به زودی فهمید که آینده در روسیه با مارکسیسم است. او می‌دانست که در کنار تزاریسیم به آرزوهای بلند پروازانه خود نمی‌تواند برسد و نهایتاً یا در حد همان کولاکی که پدرش بود، باقی خواهد ماند و یا به علت استعداد زیادش در ادبیات، نویسنده‌ای نهایتاً چون پاسترناک یا سولژنیتسین خواهد شد که به مذاق جاه طلبی‌های او برای رسیدن به بالاترین مقام، خوش نمی‌آمد. بی‌مناسبت نخواهد بود که گفته‌ای از یکی از استادان تروتسکی آورده شود. تروتسکی کتاب خود به نام "وظایف سیاسی ما" را در سال ۱۹۰۴ با این جمله «به استاد پر ارزش پاول بوریزویچ آکسلرود»، تقدیم می‌کند. آکسلرود یکی از رهبران برجسته منشویک‌ها بود که در رأس مخالفان لنین قرار داشت و پس از انقلاب اکتبر، در خارج از شوروی اقامت گزید و به فعالیت‌های ضد شوروی دست زد. او در کتاب "تراژدی تروتسکی" به سال ۱۹۲۵ درباره تروتسکی نوشت: «دوستان جوان حزبی من، مرا در گذشته بارها به خود ستائی وی هشدار دادند و من اکنون پس از تجربیاتی که از آن زمان تا کنون شاهد بوده‌ام، باید بگویم: دوستان حزبی من برحق بودند و او محق سرنوشت کنونی است، هرچند که من به او علاقه ای وافر داشته‌ام... هیچ کس بالاخره نفهمید که او واقعاً چه چیزی را می‌خواهد، هر چند که اکنون برخی مسایل روشن شده است. او می‌خواست که بر فراز احزاب قرار داشته باشد. او می‌خواست که هر دو جریان درون حزبی از مواضع خود صرف نظر کرده و برنامه او را بپذیرند. این خود مرکزینی او بود که در آن هنگام،

حاکم بر اعمال او شد. یک نمونه از سال ۱۹۰۴: مصوبه‌ای گذرانیده شد که مورد پسند اونبود. تروتسکی از جای برخاست و درب را محکم پشت سر خود بست... در سال ۱۹۱۴ ما با هم یک سری مکاتبات مهم داشتیم. او در این زمان می‌توانست هر چیز باشد، به جز یک بلشویک. او هم چنان به انگیزه قدیمی گرفتار بود یعنی شکافی بیانداز و بکوش نقش مهمی را ایفا کنی». تروتسکی مارکسیست نشد، بلکه بر مارکسیسم برای رسیدن به جاه و مقام لم داد. از همین رو، همواره بین بلشویک‌ها و منشویک‌ها در جولان بود و آنگاه که از هر دو رانده میشد، می‌کوشید چند روشنفکر چون خود را به دور هم گرد آورده تا حد اقل در جمعی کوچک، مقام ریاست را بر عهده داشته باشد. روی آوردن او به انقلاب، نه از اعتقاد به ساختمان سوسیالیسم در شوروی، بلکه برای جاه و مقام بود. او به خوبی می‌دانست که لنین، استالین و ده‌ها تن از رهبران بلشویکی، با ایمان تمام به دفاع از حکومت شوراهای کم‌همت بسته اند و توده‌های حزبی در اکثریت شکننده از سیاست‌های حزب پیروی می‌کنند و به کمونیسم وفادار می‌باشند. او برای رسیدن به قدرت، چاره را در چی جست؟ تخریب، کارشکنی، افترا، نفاق افکنی، خود ستائی، فراکسیون بازی و در یک کلام، پیروی از هر وسیله ممکن، زیرا: «وسیله را فقط هدف میتواند توجیه کند». آیا کسی که به امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور باور نداشته باشد، می‌تواند گامی در جهت این ساختمان بردارد؟ مسلماً نه.

کروپسکایا در سال ۱۹۲۵ یعنی در همان زمانی که تروتسکی در قدرت و عضو کمیته مرکزی حزب بود، نوشت: «تحلیل مارکسیستی هرگز نقطه قدرت رفیق تروتسکی نبوده است... تروتسکی نقشی که توسط حزب به مثابه یک کل، به عنوان سازمانی که به کسوت یک تن واحد درآمد است را به رسمیت نمی‌شناسد... آن گاه که رفیقی مثل تروتسکی، حتی نا آگاهانه در راه تجدید نظر در لنینیسم گام بگذارد، پس بر حزب لازم می‌آید که نسبت به صدور یک اعلامیه رسمی اقدام نماید» (درسهای انقلاب اکتبر). هیچ اقدامی در تصحیح و تربیت تروتسکی مؤثر نشد، زیرا او به مارکسیسم و ضرورت رهائی طبقه کارگر از ستم و استثمار باور نداشت، و در یک کلام، او شیفته‌ی روابط و سیستم سرمایه‌داری بود. از آن جایی که این نظر و ایده‌آل خود را نمی‌توانست در مقام یک عضو کمیته مرکزی حزب در شوروی سوسیالیستی به روشنی بیان دارد، لذا شیوه‌ی سرپوش کاری، نظامی کردن اتحادیه‌های صنفی، نفی رهبری حزبی، فراکسیون‌یسم، عدم امکان ساختمان سوسیالیسم، و... را در پیش گرفت و مخفیانه دست همکاری به سوی نیروهای امپریالیستی دراز کرد. تروتسکی در روند کجروی‌ها و سپس اقدامات مشکوک، به خیانت درغلطید. زمانی که تروتسکی در سال ۱۹۲۰ طرح کرد که: «طرح کار اجباری بدون اعمال شیوه‌های کم و بیش نظامی کار، غیر قابل تصورات... نظامی نمودن کار به معنای واقعی که من طرح کردم، یک اختراع وزارت جنگ نیست بلکه معرف شیوه اجتناب ناپذیر سازماندهی و منضبط ساختن نیروی کار در گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است... هیچ سازمانی جز ارتش تا کنون انسان‌ها را تا بدین درجه از اجبار شدید که دولت کارگری در مشکل‌ترین دوره گذار اعمال می‌نماید، کنترل نموده است. درست به همین دلیل است که ما از نظامی نمودن کار سخن می‌گوییم» (تروتسکی: تروریسم

و کمونیسم). همان گونه که دیدیم، لنین و حزب کمونیست، این نظریه تروتسکی در مورد اتحادیه‌ها را افشاء و طرد کردند. نکته جالب در این جاست که تروتسکی، این نظریه ضد مارکسیستی را به قول خود برای دوران "گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم" طرح می‌کند. چگونه میتوان از کسی که، امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور یعنی در شوروی را منکر است، انتظار داشت که برای رسیدن به سوسیالیسم در شوروی، نظریه‌ای منطقی و رهگشا بدهد. کلمات سوسیالیسم و دولت کارگری را تروتسکی چاشنی نوشته خود کرده است تا منظور واقعی خود را از نظامی کردن تمامی اجتماع به سان دیکتاتوری‌های سرمایه‌داری فاشیستی پنهان دارد. گویی تروتسکی به هنگام ارائه چنین نظریه‌ای از موسولینی، الهام گرفته است!! زمانی که این نظر تروتسکی را با توجیه باور او مبنی بر عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در شوروی در ارتباط قرار دهیم، بهتر می‌توان به ماهیت نظریات و نیت واقعی او پی برد. تروتسکی نوشت: «سرمایه‌داری اروپا به مراتب نزدیک‌تر به یک انقلاب سوسیالیستی است تا اتحاد جماهیر شوروی به یک جامعه‌ی سوسیالیستی ملی» (گفتگو با تروتسکی درباره وضعیت جهان ۱۹۳۲). این "حکم" "داهیان" در زمانی گفته می‌شود که فاشیسم در ایتالیا، سرکوب مخالفین را به اوج رسانیده است. انقلاب در آلمان، لهستان، بلغارستان و... فروکش کرده است. نازی‌های نژاد پرست در آلمان در آستانه‌ی رسیدن به حکومت قرار دارند و باندهای مختلف فاشیستی و ستون پنجمی آن‌ها در کشورهای اروپائی، از دست زدن به هیچ جنایتی ابا ندارند و آزادانه و با حمایت دستگاه‌های انتظامی، به صفوف اعتراضی کارگران و کمونیست‌ها حمله می‌برند. کدام کشور سرمایه‌داری اروپائی نزدیک‌تر از شوروی به سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی بود. هیتلر و نازی‌ها، خود را "سوسیالیست ملی کارگری" می‌نامیدند و موسولینی هم همین ادعا را داشت. گویا منظور تروتسکی همین دو کشور باشد که از نظر نظامی کردن اجتماع و کار نیز، بر مبنای نظریه او عمل می‌کردند، رهبر، مافوق تمام جامعه و حزب بود، و رهبر آن چنان در خود شیفتگی به سر می‌برد که به جز فرمان او، هر گفتاری دیگر سزاوار مجازات بود و..... تروتسکی ایده‌آل خود را در عمل یافت و بی مورد نبود که در خدمت به آنان درآمد. این نوشته را با گفتاری از کروپسکایا، همسر لنین خاتمه دهیم: «تروتسکیست‌ها و زینوویفست‌ها خود را نگران سرنوشت توده‌ها نمی‌کنند. تمام آن‌ها تنها به فکر قبضه کردن قدرت هستند، حتی اگر این امر به کمک پلیس مخفی دولت آلمان و وحشی‌ترین دشمنان دیکتاتوری پرولتاریا به انجام برسد. آن‌ها مشتاق احیای دولت بوژوائی و استثمار سرمایه‌داری از توده‌های زحمتکش در سرزمین شوراها هستند» (مقاله: افترازی انترناسیونال دوم)

پایان

منابعی که از آن‌ها برای مجموعه‌ی نوشته، بهره گرفته شده است:

- مقالاتی از: لنین؛ فارسی و آلمانی - استالین؛ فارسی و آلمانی - کروپسکایا؛ فارسی و آلمانی - تروتسکی؛ فارسی و آلمانی.
- قطعه‌نامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) جلد دوم؛ فارسی
- تاریخ حزب بلشویک، سخنرانی‌های زینوویف؛ فارسی
- لنین در مقابله با تروتسکیسم؛ فارسی
- سیمای دیگری از استالین؛ لودو مارتنز؛ فارسی
- تروتسکیسم، سقط دیالکتیکی لنینی، از انتشارات "وحدت کمونیستی"؛ فارسی
- تروتسکیسم ضد انقلاب در پوشش، اولژین؛ فارسی
- مبارزه طبقاتی در خلال دهه‌ی ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی، ماریو سوزا؛ فارسی
- استالین، داستان و نقد یک اسطوره سیاه، دومینکو لوزوردو؛ فارسی
- غبار رومی از روی حقایق اتحاد شوروی و روسیه سرمایه‌داری، ایگور کوزمیچ لوگچف؛ فارسی
- استالین و مسایل معاصر، گنادی زیوگانوف؛ فارسی
- تروتسکی و تروتسکیسم، انتشارات "حزب کارایران"؛ فارسی
- توطئه بزرگ، جلد‌های سوم و چهارم، مایکل سیرز و آلبرت کان؛ فارسی
- دروغ‌های خروشچف، گروور فور؛ آلمانی
- استالین یا تروتسکی، ماکس زاید ویتس؛ آلمانی
- ویکی‌پدیا؛ آلمانی